

سلسله تیموری یا گورگانی

ابوالقاسم شکرانی

تیرماه ۱۳۱۶

چاپخانه همدان

سلسله تپه‌وري

يا

گورگانی

تألیف

ابو القاسم - شکرانی

لیسانسیه دانش سرای عالی

از سلسله انتشارات انجمن ادبی دبیرستان پهلوئی همدان

حقوق چاپ محفوظ و مخصوص انجمن است

تیر ماه ۱۳۱۶

چاپخانه همدان



کتابخانه شخصی

انجمن ادبی دبیرستان بهلوی همدان که در سال ۱۳۱۴ تأسیس شده بود مراسم این بود که اوضاع تاریخی ایران باستان را از دررهٔ خنجامتشیان تا حکمرانی ساسانیان و آغاز حملهٔ اعراب با ایران ضمن یک جلسهٔ رمانهای جذاب توجه بدوستان علم و ادب قدیم داشته و مخصوص وضع اخلاقی و رادمردی ایرانیان قدیم را در این حکایات آشکار و مجسم نماید.

برای همین منظور آقای خلیلی در سال ۱۳۱۵ کتابی بنام «بانوی نیل» با فوج مصر در دو جلد تهیه نمود که جلد اول آن مناسبت افتتاح ساختمان جدید دبیرستان بهلوی همدان بجناب آقای حکمت وزیر معارف اهدا گردید. انجمن در صدد بود که جلد دوم کتاب «بانوی نیل» را در سال ۱۳۱۶ بچاپ برساند ولی تغییر مأموریت آقای خلیلی از همدان و عزیمت مشارالیه طهران اینکار را بعهدهٔ تعویق انداخت و با آنکه مستقیم و غیر مستقیم از ایشان تقاضا شد که جزوات جلد مزبور را برای چاپ بهمدان بفرستند استغراق وقت مشارالیه در کارهای دیگر اینکار را بتأخیر انداخت.

چون سال سپری میشد و ممکن بود سلسلهٔ انتشارات انجمن قطع گردد بنابراین از طرف انجمن از آقای شکرانی رئیس معارف همدان تقاضا شد که رسالهٔ در باب یکی از سلسلهٔ های سلاطین ایران نوشتهٔ تسلیم انجمن نمایند تا بچاپ آن مبادرت شود، آقای شکرانی نیز تقاضای انجمن را پذیرفته و رسالهٔ که راجع بسلسلهٔ تیموری نوشته بودند با انجمن تسلیم نمودند.

در موقع چاپ این رسالهٔ جلد دوم «بانوی نیل» نیز از طرف آقای خلیلی از طهران فرستاده شد ولی چاپ آن بسال آینده موکول گردید کارکنان انجمن امیدوارند که با توجهات مخصوصهٔ جناب آقای حکمت وزیر معارف که این رسالهٔ را قابل نیز از طرف انجمن بحضرت معظم له اهدا گردیده است بتوانند مانند سایر انجمن های دبیرستان های ایران وظیفهٔ خود را انجام دهند از طرف اعضاء انجمن - عیاری

مقدمه

نکارنده ناچیز با ضاعت مزجاة و قلت مایه که داشت در صد آن بود که رساله مختصر سلسله تدموری را که از انتشارات انجمن ادبی دبیرستان بهلوی همدان است. با مقدمه در باب فن تاریخ نویسی و فلسفه تاریخ توأم نماید که شاید بدین وسیله بتواند از خرمن افکار نزرکان و علمای علم تاریخ جدید خوشه که جمع آوری نموده است. هموطنان عزیز و خواستاران و طرفداران اینعلم تقدیم نماید، ولی شروع و تحقیق و جمع آوری افکار نزرکان در این خصوص او را دوچار اشکال و انواع زیادهای نمود، چه هر قدم که برای حل جمهوری برمیداشت گرفتار مجهول دیگر میشد و از کتابی بکتاب دیگر و از فکری بفکر دیگر متوجه میکشید و چرن از زبان خارجه هم جز اطلاع ناقصی از لسان فرانسه نداشت ناچار برای بدست آوردن مجهرلات خویش متوسل برفقا و دوستان همدانی که در زبان انگلیسی مدتی داشتند گردید و ترجمه قسمتهائی را از ایشان در باب فن تاریخ نویسی خواستار شد، مدتی نگذشت که مساعدت و کمک آشنایان، افکار تاریخ نویسان سبک جدید انگلیس و طرز تحقیق ایشان را در باب مسائل تاریخی ظاهر ساخت و از جمع آوری تمام اقوال نویسندگان جدید تاریخ اوراقی پراکنده گرد آمد که مطالب بسیار مفیدی را در برداشت ولی تألیف بین اقوال مختلفه و نوشتن فلسفه تاریخ و نظری که نکارنده ناچیز داشت وقت زیاده و حق رجوع باسائید این فن را که فعلاً در ایران هستند ایجاب مینمود و چون مرکز این اسائید در طهران و نکارنده

نیز از آن مرکز دور بود، ناچار از نوشتن مقدمه مزبور صرف نظر کرد زیرا خود را محتاج مطالعه و تحقیقات عمیقتری دانست امیدوار است بتواند بزودی این مقدمه را در ضمن رساله مختصر بعنوان فن تاریخ نویسی و فلسفه تاریخ منتشر نماید.

از طرف دیگر چون انجمن ادبی دبیرستان بهلوی که از سال ۱۳۱۴ تا همت دانش آموزان آند دبیرستان بسلسله انتشاراتی پرداخته بود و در اسفند ۱۳۱۵ از طرف سرپرست انجمن از این بنده تقاضا شده بود که رساله در باب یکی از سلسله های سلاطین ایران بنویسد و قطعاً تحقیق در فلسفه تاریخ و توأم داشتن آن با سلسله تیموری چنانچه اشاره شد ایجاب وقت و دقت بیشتری را مینمود و بدین ترتیب ممکن بود سلسله انتشارات انجمن نیز قطع گردد، ناچار سلسله تیموری را که بسیار مختصر تهیه شده بود با انجمن واگذار نمود که با انتشار آن مبادرت نماید و در تنظیم آن سعی کرد که طوری باشد که مخصوصاً بکار دانش آموزان دوره دوم متوسطه شعبه ادبی آید.

خود نیز معترف است که این رساله خالی از عیب و نقص نیست ولی از خوانندگان تقاضا مینماید که عدم و سائل تحقیق کامل را بخصوص در شهر همدان در نظر گرفته و از نواقصی که مشاهده میفرمایند چشم پوشی نمایند.

تنها خوشی و خوشبختی و سعادت بکارنده در آنست که این رساله مختصر از طرف انجمن ادبی دبیرستان بهلوی همدان مانند انتشارات پیش از آن بجناب آقای حکمت وزیر دانش پثروه ایران تقدیم شده و همین قسمت است که بر اهمیت آن خواهد افزود.

همدان - تیرماه ۱۳۱۶

شکرانی

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

تیموریان

اصل و نسب و ولادت و ابتدای کار تیمور

تیمور پسر ترخانویان است که پدر او از نوادگان آلانقوی از شعبه اجدادی پدر چنگیز خان بوده است، یعنی جد چهارم چنگیز و جد هشتم امیر تیمور. با هم برادر بوده اند، غراجای نویان جد پنجم تیمور در خدمت جغتای پسر چنگیز منصب امیرالامرائی داشته، و چون او در سال ۶۴۰ فوت کرد. فرزندانش در ناحیه کش (شهر سبز) در خدمت جغتای همواره بهمان سمت باقی بودند.

توابع تیمور در سال ۷۳۶، یعنی در همان سالی که ابوسعید بهادر خان فوت کرد و سلسله ایلخانیان را افتاد، چهار ماه بعد از آن واقعه در یکی از قراء شهر کش اتفاق افتاد.

ابتدای کار و جوانی تیمور درست معلوم نیست که بچه وضع گذشت. و اگر چه در کتاب تزیوک تیموری وقایع این ایام سال بسال نوشته شده، ولی محققین بر صحت اوائل آن شک کرده اند. امر مسلم آنکه ابتدای

جوانی تیمور، مثل وقایع زندگانی بدوی غالب کشور گنا. مان شرقی، سواری و تیر اندازی و بقر و مسکنت میگذشته، و تیمور از همان اوان شباب عشق غلبه و ریاست داشته، و از شجاعت و ترکتازی در این راه استفادہ مینموده، و چون ضمناً مسلمان و متعصب نیز بوده، از همان ايام جوانی، دست ارادت بدامان شیخ شمس الدین، که در شهر کاش مقنن و مراد عامه مردم این سرزمین محسوب میشد زد. و بزودی در میدان مریدان شیخ اعتباری بهم رسانید، و جمعی از ایشان از مخلصین و باران او شدند.

الس جغتای در عهد طلوع تیمور بدو شعبه منقسم میشد:

اول - شعبه ای که در ماوراء النهر سلطنت میکردند.

دریم - شعبه ای که در نواحی نهر ایلی و ولایت کاشغر مسکن داشتند. شعبه غربی یعنی امرای ماوراء النهر از مدتی پیش ضعیف شده و قلمرو ایشان دستخوش ملوک الطوائفی گردیده، در صورتیکه شعبه شرقی یعنی امرای کاشغر و ملوک ایلی در حال قدرت باقی بودند و ریاست ایشان در این تاریخ در دست تاشلیق تیمور بود.

در سال دهم تولد امیر تیمور، یعنی در سال ۷۴۷، یکی از امراء متنفذ ماوراء النهر بنام امیر قزغن بر بادشاه بی اسم و رسم الس جغتای یعنی خزان سلطنت شوریده و او را بقتل آورد و بر قلمرو و سیعی که از دشت قبچاق تا حوالی سند و از اقصای نقطه ماوراء النهر تا خراسان وسعت داشت، مستولی شد و بقلع اساس ملوک الطوائفی پرداخت، بسیاری از خاندانهای قدیم را بر انداخت و به تکبر و استبداد تمام مشغول حکومت شد.

امیر قزغن بعد از استیلای بماوراء النهر در سال ۷۵۲ بخراسان

لشگر کشید و با ملك معزالدين حسين كرت جنگ کرد و او را شكست داد و ملك معزالدين از در صلح و عذر خواهی در آمد .

امیر قزغن پس از تسخیر قهستان و باغیس بماوراءالنهر برکشت و ملك مغرالدين متعهد شد که بخدمت امیر قزغن بماوراءالنهر برود . در سال ۷۵۳ ملك معزالدين ملك قیام اهالی هرات بمخالفت با او پیمانامیر قزغن رفت و از او کمک خواست و امیر قزغن او را باری داده ، بار دیگر بسطنت هرات مستقر کرد . در سال ۷۶۰ امیر قزغن را کشتند و جانشینی او به پیش امیر عبدالله که جوانی بی تجربه بود رسید . امراء ماوراءالنهر دو ابن تاریخ از چهار طایفه بودند :

۱ - قبیله ارلااس ۲ - جلاير ۳ - ارلااس ۴ - قاوچی

امیر عبدالله در سال ۷۶۱ چون بی علت بکشتار بعضی رؤسا پرداخت امرای طوایف بر او متغیر شده و از میان ایشان امیر بیان از طایفه سلسوز و امیر حاجی از قبیله ارلااس بر او شوریده بقتاش آوردند . و امرای قزغنی را نارومار کردند . امیر بیان حکومت ماوراءالنهر را در دست خود گرفت ، و امیر حاجی در شهر کش مستقر شد و سایر نقاط ماوراءالنهر را نیز امرای دیگر تصرف کردند .

در سال ۷۶۲ ، بادشاه الس جغتای کاشغر ، بعنی تغلق تیمور خان بماوراءالنهر لشگر کشید و امیر حاجی ارلااس از ترس بخراسان گریخت ، و تیمور که در این تاریخ ۲۶ سال داشت . در خدمت امیر حاجی بود و با او بخراسان آمد ولی پس از چندی تیمور از امیر حاجی جدا شده بماوراءالنهر برکشت . و چون در میان مردم سابقه دیانات و شجاعت او مشهور بود جمعی دور او را گرفتند و خواستند بدام او خطبه بخوانند . تیمور قبول نکرد و گفت ابتدا باید ماوراءالنهر را از وجود راهزنانی

و مدعیان مصفی ساخت و سپس بدین کار پرداخت . در همین موقع امرای مغول تیمور را پیش تغلق تیمور بردند و بادشاه کیاست و فراست او را سنجیده حکومت شهر کنش یعنی شهر سبز را . باو سپرد . و تیمور بزودی از ساحل جیحون تا سمر قند را در قلمرو خود در آورد و صاحب نام و اعتبار و لشکر فراوان شد . و در همین موقع بود که امیر حسین نواده قزغن بتیمور متوسل شد تا از امیر بیان سلدوز انتقام امیر عبدالله را بکشد . و امیر تیمور باو کھک کرد و امیر حسین بدخشان را از امیر بیان بگرفت و بر جای او حاکم قلمرو وی گردید .

در سال ۷۶۳ . بار دیگر تغلق تیمور خان باوراءالنهر آمد . در خجند امیر بیان و امیر تیمور و امیر حاجی بخدمت او پیوستند . امیر حاجی بر خود متوهم گشته نخراسان گریخت . ولی امیر تیمور این بار در فرار با او موافقت نکرد بلکه بتوسط یکی از دوستان پدر خود مورد مرحمت مخصوص تغلق تیمور گردید . و تغلق تیمور لشکر بیان امیر حسین را متفرق ساخت . و امیر بیان را نیز بقتل آورد و حکومت ماوراءالنهر را بالیاس خواجه سپرد و امیر تیمور را سیهسالار و مشیر و قرارداد الیاس خواجه در ماوراءالنهر بظلم و استبداد پرداخت و بسیاری از ساکنان را آزار کرد و این رفتار امیر تیمور را سخت رنجانید و باعث مخالفت او با امرای الیاس خواجه گردید و ایشان تیمور را پیش تغلق تیمور بقیام . بر ضد الیاس خواجه متهم کردند و تغلق تیمور حکم قتل او را داد . بنا بر این امیر تیمور از خدمت الیاس خواجه خارج و با امیر حسین پیوست و جمعی از سواران قبیله آریاس را گرد خود جمع نمود و مصمم دفع مغولان و پاک کردن صفحه ماوراءالنهر از وجود ایشان گردید و علماء ماوراءالنهر نیز . باین جماعت هم آواز شده فتاوی چند دایر بر دفع مغول صادر نمودند . امیر تیمور چون عده کافی نداشت به بدخشان رفت و پادشاهان

آنجا را مطیع خود ساخت .

الیاس خواجه حکمران خوارزم را مأمور جلو گیری از تیمور نمود . و امیر حسین و امیر تیمور که عده معدودی پیش همراه نداشتند لشکریان کثیر حکمران خوارزم را بقوه تدبیر و با یداری منهزم ساختند . و چون پس از این غلبه جز ده تن کسی دیگر همراه تیمور نمانده بود . با امیر حسین و خواهر این شخص یعنی آنرا کسی که تیمور او را بازواج خود در آورد و همین علت هم لقب زرکان بهی داماد یافته بود ، در صحرای خوارزم سرگردان ماند و در این حال علی بیگ پسر امیر ارغونشاه امیر تیمور و امیر حسین و همراهان ایشان را دستگیر کرد . و در اصطبل محبوس ساخت . و این جنایت مدتی اوضاع ناگوار در حبس ماندند .

عقب روزهی امیر تیمور با ممالک زندان را بکشت و خورد بخدمت علی بیگ آمد و از علت حبس خویش پرسید . علی بیگ از این پیش آمد عذر خواهی کرد و امیر تیمور را اجازه مرخصت داد و او با دوازده هزار سوار که بتدریج جمع شدند بطرف صحرای خوارزم حرکت نمود و از آنجا خود را بخارا رساند و چندی در حدود بخارا و جیحون و سمرقند و کش میگردید و باران خود میافزود تا آنکه بالاخره بعد از جمع آوری سپاهیان بدشت خوارزم بر گشت و با امیر حسین پیوست . و در همین سال یعنی ۷۶۲ والی سیستان بعلت قیام مخالفینی بر او با امیر تیمور و امیر حسین توسل جست . و ایشان بیماری والی سیستان غریمت حدود دیرمند کردند . امیر تیمور قبلا سیستان را که دشمنان والی تصرف کرده بودند پس گرفت و چون غلبه یافت . والی از ترس آنکه مبادا او در آن ولایت مقیم شود . بخیانت با او پرداخت و بین طرفین جنگ در گرفت و در این کشمش ها دست تیمور زخم برداشت و تیری پدای او رسید و بر اثر آن پای او لنگ شد و از همین تاریخ او را تیمور لنگ خواندند .

بعد از این واقعه امیر حسین و امیر تیمور بدشت خوارزم برگشتند و بجمع سپاه و سرکوبی امراء مخالف حدود دره گز و قهقهه و قره مند مغول گردیدند و پس از گرد آوردن سپاه عازم جنک با لشکریان مغول جغتائی شدند در نواحی چایچ، باسران سپاه مغول نزد خورده پرداختند ولی بعلمت نفاق از مغولان شکست یافتند و در همین موقع بین امیر تیمور و امیر حسین مخالفت بروز کرد ولی هنوز امیر تیمور از امیر حسین احترام میکرد و موقع را برای قیام بر او مناسب نمیدید.

بعد از شکست اتباع تیمور و امیر حسین لشکریان مغول بسمیر قند آمدند و اهالی آنجا در فکر چاره اندیشی افتاده دست ارادت بدامان شخصی از پیشوايان سرداری که مولانا زاده نام داشت زدند و مولانا زاده بعنوان جهاد با کفار مغول از مردم سمر قند بدویانی گرد خود جمع کرد و ایشان در کین کاهها مخفی شدند و بر مغولان تاختند و از آن طایفه جمعی را بکشتند و سمر قند دست سرداران فدائی افتاد، بعد از خبر رسیدن این واقعه بسمع امیر حسین و امیر تیمور ایشان از این پیش آمد شاد شدند. ولی امیر حسین ضمناً از غلبه سرداران متوحش گردید و مشورت با امیر تیمور قرار شد که بحمله با ایشان معامله کنند و از این راه جماعت مزبور را از پیش بردارند. پس از این قرار داد امیر تیمور از جیهانوف بگذشت و بعزم قتلاق بکش و نیشب و قرشی رفت، و به بدای، باروی، قرشی پرداخت، و امیر حسین در محل سالی سرای از نواحی سمرقند ماند، و پیش مولانا زاده و سرداران تحف و هدایا فرستاد، و ایشان بقبول آنها شادها کردند، و نیز امیر تیمور بقرشی اشیائی چند بعنوان تبرک روانه نمود، و بظاهربین ایشان رشته و داد مؤکد گردید.

در اوایل سال ۷۶۴ امیر حسین بالشکریان بلخ و بدخشان و

و نواحی دیگر عازم سمرقند شد : و قبلا پیش رؤسای سربداران کس فرستاد و مراتب اعتماد : خود را بدان جماعت بناد آور شد ، ولی چون بسمرقند وارد گردید ، جمیع ایشان را بکشت . و پس از غلبه متوجه سپاه تیمور شد ، و از ایشان نیز مال فراوان بشعدی بگرفت ؛ و چون بعضی از آن جماعت از عهده پرداخت آن اموال بر نیامدند ، امیر تیمور اسبان و اشیاء خاصه خود حتی دست بند و گوشواره زوجه خویش یعنی خواهر امیر حسین را در عوض داد . و امیر حسین با آنکه آنها را شناخت ، از قبول آنها خود اری نکرد ؛ و خود بسالی سرای رفته و امیر تیمور را بمحکومت کش . باقی گذشت ، و او را مأمور کرد ۳ هزار دینار از اموالی که هنوز وصول نشده بود جمع آورده پیش او بفرستد .

در این میان جمعی از امراء امیر تیمور را پیش امیر حسین پیدانگیری متهم کردند ، و امیر حسین تیمور را با آن امراء محاکمه خواند . ولی امیر تیمور از قبول این دعوت سر پیچید و بین او و امیر حسین روز . روز مخالفت شدید تر شد . و چون در سال ۷۶۹ الهجری ترکان زوجه تیمور نیز فوت کرد ، ورشته قرابت و خویشی او نیز با امیر حسین قطع گردید ، تیمور بیشتر . مراتب طغیان خود میافزود ، و تا سال ۷۷۱ که سال ظفر یافتن قطعی امیر تیمور بر امیر حسین و ابتدای استقلال امیر گورکانی است این حال دوام داشت ،

بعد از آنکه امیر حسین با امیر تیمور کدورت پیدا کرد . امیر تیمور . مشورت بعضی امراء علم طغیان بر افراشت . امیر حسین جمعی را به استمالت او فرستاده و تیمور را کافی الساق . بانحداد و اتفاق خواند . ولی امیر تیمور زیر بار نرفت و بسمرقند آمد ، و از جانب خود شهنه ای نیز بخارا فرستاد .

در ابتدای سال ۷۶۷ امیر حسین بار دیگر تیمور را بدوستی خواند و

این مرتبه بقرآن قسم بان کرده، آنرا پیش تیمور فرستاد. با آنکه تیمور بحمله امیر حسین واقف شده بود. باصرار امراء حاضر بقبول صلح شد، و با عده از همراهان خود بملاقات امیر حسین رفت. اما امیر حسین با سه هزار لشکری خواست بر سر او بتازد. تیمور از این حمله اطلاع یافت، و با وجود کمی سپاه بر خصم زد، و خود را بقرشی رساند. و پس از جمع آوری سپاه متفرق خود از جیحون گذشته، و از ملک حسین کُرت بمادشاه هرات و دیگران کمک طلبید. و اندکی بعد بعضی از سران لشکری امیر حسین را مغلوب کرد، و قرشی را به غلبه گرفت. و بخارا را نیز تحت امر خود آورد.

امیر حسین در سال ۷۶۸ لشکری جمع آورده بدفع تیمور فرستاد. و تیمور ایشان را در حوالی بخارا منهزم کرد، و برای استحکام روابط دوستی با حسین کُرت پسر خود جهانگیر را پیش او روانه داشت، و خوبشتن بدفع امرای گردن ککش ماوراء النهر مشغول و طرفداران امیر حسین را سرکوبی کرد.

امیر حسین در این تاریخ در حوالی قرشی با سپاهیان مهیامنتظریاقتن فرصت برای حمله به تیمور بوی، جنگ بین تیمور و امیر حسین در سال ۷۶۹ اتفاق افتاد، و امیر تیمور بسهولت لشکریان امیر حسین را منهزم نمود. و امیر حسین از این شکست سخت تنگدل شد؛ و باآزار امرای خود پرداخت، و رشته کار او از هم گسیخت. همین جهت از علماء و مشایخ خجند و تاشکند خواست که بین او و امیر تیمور شفاعت کنند، و کار نزاع را بصلح و صفا مبدل سازند، امیر تیمور این وساطت را پذیرفت و باوجود سرکشی لشکریان طرفین در سال ۷۶۹ تیمور و امیر حسین بار دیگر صلح کردند. تیمور در ککش مقیم شد و امیر حسین بمجانب بدخشان رفت.

چندی پس از قرار مصالحه امیر تیمور و امیر حسین همراهی یکدیگر
 در محاصره کابل رفتند، و بعضی از امرای باغی را که بحصار آنجا پناهنده
 شده بودند، سرکوبی کردند. سپس از آنجا مراجعت نموده بمحاصره بلخ
 پرداختند، در این ضمن خبر رسید که لشکریان مغول باوراء النهر آمده
 اند، امیر حسین تیمور را بخاری ایشان فرستاد، و خود نیز از عقب وانه
 شد، مغول بواسطه بروز نفاق در میان ایشان منهزم شدند، و امیر حسین
 تیمور را با پسر خرد جهان ملک سرکوبی پادشاه بدخشان روانه
 نمود، و ایشان آن مهم را کفایت کرده بسالی سرای بخدمت امیر
 حسین رسیدند.

در این مدت باز جماعتی از امرای امیر حسین بسعادت امیر تیمور
 پرداختند. چون امیر تیمور از این مقدمه اطلاع یافت با امیر حسین
 بدکاف شد، و در این نوبت بین تیمور و حسین کار رقابت بجائی
 رسید که بتدریج اختلاف به نزاع مبدل گشت، و تیمور این دفعه
 برای آن که یکی از جانب امیر حسین راحت شود. در صدد دفع قطعی
 او برآمد، و امیر حسین در قلعه ای متحصن گردید، و از امیر تیمور
 تقاضا کرد که او را بجزایر امان دهد، تا زیارت بیت الله رود امیر
 تیمور باو امان داد ولی امیر حسین بقول او اعتماد نکرد، و از قلعه
 بگریخت و دستگیر شد.

امیر تیمور امیر حسین را با همراهانش بخدمت خود آورد. و جمیع
 ایشان بدست امرای تیموری در رمضان سال ۷۷۱ بقتل رسیدند. و
 این واقعه مقدمه امتحال کار امیر تیمور و ابتدای سلطنت او محسوب میشد



جلوس امیر تیمور در رمضان سال ۷۷۱

امیر تیمور بمساعدت امراء و سادات ماوراء النهر و اعیان الس جغتای و آراس در بلخ تاجگذاری کرد و از آنجا بسمرقند آمد. و آن شهر را بایتخت خود قرار داد، و خود را صاحب قران نامید.

تیمور از این تاریخ سه منظور مهمرا مقصد خویش قرار داد:

۱- تسخیر جمیع بلاد ما وراء النهر و خوارزم و قلاعی گه هنوز الس جغتای و جوجی داشتند

۲- اشاعه مذهب اسلام.

۳- فتح ممالک چنگیزی.

فقط در عمر خویش بتسخیر چین موفق نشد. از چنگیز خونخوارتر و بواسطه عدم کفایت و اداره امور مملکتی طرف مقایسه با او نیست. امیر تیمور از سال ۷۷۱ تا سال ۷۸۲ چهار حمله بخوارزم کرد و مقصود او تصرف آن نواحی بود.

در این تاریخ خوارزم در دست حسین صوفی قنقرات بود. در سال ۷۷۴ که حسین مرد. تیمور باپسرش یوسف صلح کرد. ولی در سال ۷۸۱ لشکر بدانحدود کشید. خوارزم را جزء متصرفات خود قرار داد. و اورگند را با خاک یکسان نمود.

در سال ۷۷۶ بخمال فتح مغولستان افتاد. بدینجهت اول متوجه کاشغر شده، آنرا ضمیمه متصرفات خود نمود. و در همین محل بود که پسر او جهانگیر وفات یافت.

حکومت کاشغر در این تاریخ باشخصی بود بنام قهرالدین و این شخص از تیمور شکست خورد. و تیمور پس از دست یافتن بر او، بنا و راه النهر

برگشت : و خرد را به پدای حمله با ایران کرد .

یورش امیر تیمور با ایران از سال ۷۸۳ شروع میشود . و در این موقع ایران در دست چهار سلسله بوده است

۱ - آل کرت - لطانی که معاصر تیمور بود . غیاث الدین است . که در سال ۷۸۳ بدست تیمور کشته شد .

۲ - سلسله سربداران - امیری که از این سلسله معاصر تیمور بود . خواجه علی مؤید میباشد ، که در جنگ با امیر ولی از امیر تیمور شکست خواست . و تیمور او را باری نمود . و چون امیر ولی بدست امیر تیمور شکست خورد ، خواجه علی مؤید هم نیز مطیع تیمور گردید

۳ سلسله آل مظفر - که شاه شجاع ، (بن العابدین ، قطب الدین ، سلطان اویس ، شاه یحیی و شاه منصور از این سلسله معاصر امیر تیمور بوده اند .

۴ - امرای ایلخانی و امیری - که سبکه از این طایفه با امیر تیمور معاصر بوده است ، سلطان احمد میباشد .

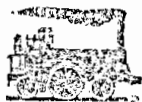
لشگرکشی اول تیمور با ایران در سال ۷۸۲

امیر تیمور پس از تسخیر ممالک متعلق ببارلس جغتای و جوجی ، به انجام خیال دیرینه خود ، که فتح ایران بود پرداخت . و در تابستان سال ۷۸۲ پسر خود امیرانشاه را که چهارده سال بیش نداشت . با عده ای از لشکریان خویش ، بطرف خراسان فرستاد ، میرانشاه از جیحون گذشت . و زمستان را در حدود بلخ اقامت نمود ، چون زمستان سپری گشت . امیر تیمور نیز باو ملحق گردید . در سرخس ملک محمد پسر ملک همزالدین کرت به پناه امیر تیمور در آمد . امیر تیمور مقدم او را محترم دانست ، و بسوی هرات حرکت کرد تا آن

شهر را از دست ملك غياث الدين ، كه نسبت با امير تيمور از در طغیان در آمده بود بگيرد .

امير تيمور در اواخر سال ۸۷۲ پوشنچ را بگرفت ، و محاصره هرات پرداخت . اما شهر هرات بواسطه استحکام بارو و حصار هائیکه ملوک کرت در اطراف آن كشيده بودند ، باوجود كوشش و كوشش امير تيمور مسخر آن بادشاه نشد . و ملك غياث الدين مقاومتي سخت كرد . اما بالاخره چون ديد از عهده تيمور بر نمی آيد . ما در خود را با پسرش موسوم به پير محمد و یکی از امرای مازندران كه در خدمت او بود بشفاعت پيش امير تيمور فرستاد . و امير تيمور ايشان را با احترام تمام پذيرفت . و قرار داد كه ملك غياث الدين از هرات بيرون آمده شهر را تسليم كند . و بدین ترتيب ملك غياث الدين در محرم ۷۸۳ تسليم امير تيمور شد . و تيمور هرات را بگرفت ، و حصار آنرا خراب كرد . و آن شهر را بيکی از امرای خود سپرد . و بسوی نيشابور حرکت نمود . در خراسان علی بيك جانی قربانی حاکم ابیورد و خواجه علی مؤيد سر بداري بخدمت او رسيدند . امير تيمور از آنجا بقصد سر کوبی امير ولی كه در خراسان شمالي و حدود جرجان حرمت زياد حاصل کرده بود رفت . امير ولی چون تاب مقاومت نداشت فرار نمود . امير تيمور فرستاده پيش او روانه كرد و او را باطاعت خود خواند . و امير ولی تسليم شد .

تيمور پس از اين فتوحات براي گذراندن زمستان بها وراء النهر بر گشت و در نزديکی بخارا مقيم شد .



لشکر کشی دوم امیر تیمور بایران در سال ۷۸۴

بعد از مراجعت امیر تیمور باموراء النهر علی بیک جانی قربانی و امیر ولی با یکدیگر متحد گردانند، و مصمم حمله بسبزوار و بر انداختن خواجه علی مؤید گردیدند. خواجه علی که خود را تحت حمایت امیر تیمور قرار داده بود قصدی پیش او فرستاد. و اتفاق علی بیک جانی قربانی و امیر ولی را با اطلاع او رسانید. امیر تیمور در آخر زمستان ۷۸۴ از جیحون عبور کرده، بخراسان آمد. و قلعه کلات را که پناهگاه مستحکم علی بیک بود محاصره نمود. و چون چند روز با اتباع علی بیک جنگ کرد. علی بیک از در عجز آمد و تسلیم امیر تیمور شد. ولی روزی چند نگذشت که از امیر مزبور اجازه گرفت تا بداخل قلعه رفته، زمین و یراق اسب خود را بیاورد. و چون داخل حصار شد. بتعمیر و خندنه های حصار مشغول شد و مجدداً اظهار مخالفت نمود. امیر تیمور نیز در مقابل قلعه کلات قلعه قهقهه را تسخیر نموده، مستحکم کرد و راه کلات را محصور نمود. و خود بطرف ترشیز رفت و قلعه آنرا نگرفت. و در همین اوقات بود که شاه شجاع مکتوب معروف خود را در توصیف فرزندان خویش بامیر تیمور پیش او فرستاد. و امیر تیمور بآن جواب قبول داد.

پس از تسخیر ترشیز امیر تیمور متوجه مازندران شد، تا کار امیر ولی را بکسر کند. و در ضمن همین مسافرت یکی از امراء تیمور، علی بیک جانی قربانی را دستگیر کرده، بخدمت امیر تیمور فرستاد. و امیر تیمور او را با ملک غیاث الدین و بقیه شاهزادگان خاندان کرت باموراء النهر فرستاد و کمی بعد جمیع ایشان را در آن دیار بقتل رسانید.

چون امیر ولی، بعد از حرکت تیمور بجانب مازندران از جلاری او

فرار کرد. امیر تیمور بهار و آراء النهر مراجعت نمود، ولی جرجان مرکز امیر ولی بتصرف او در آمده بود. و امیر ولی بتبریز و خلخال گریخت و بعد ها در آنجا بامر تیمور گشته شد.

لشکرکشی سوم امیر تیمور بایران در سال ۷۸۵

پس از مراجعت امیر تیمور بهار و آراء النهر، جماعتی از مردم غور بر حکمرانی که تیمور در آن حدود گذارده بود شوریدند. تیمور بدفع ایشان عازم هرات شد. در این سفر تیمور هرات و سیستان را مجدداً مستخر کرد. و جمعی کثیر از مردم آن حدود را بکشت. و چون این نواخی مستخر او گردید بقتدهار سفر کرد، و آن شهر را مستخر خود ساخت. و حکومت آنرا بیکی از امرای خویش داد، و بهار و آراء النهر برگشت. در این اوقات خبر رسید که امیر ولی بار دیگر در حدود استرآباد ظاهر شده و در صدد بدست آوردن ولایات از دست رفته خود میباشد.

امیر تیمور در سال ۸۷۶ ببلخ آمد. و در آنجا دختر سلطان اویس را که خواستگاری کرده بود پیش او آوردند. و امیر تیمور آن دختر را بنواده خود پیر محمد باذراج داد. و از آنجا بحدود کبود جامه یعنی ولایت اشرف حالیه حرکت کرد، و با لشکریان امیر ولی رو برو شد. امیر ولی در حمله اول شکست یافته و گریخت. و امیر تیمور حکومت جرجان را بیکی از نزدیکان خود واگذار کرد. و زمستان را در حدود استرآباد مانده، در بهار بطرف سلطانیه حرکت نمود. علت حرکت او اختلافاتی بود که بین امرای سلطان احمد جلایر و ظهور امیر مقتدری مثل عادل پیش آمده بود و موقع را برای دخالت امیر تیمور مساعد کرد.

یورش سه ساله (۷۸۸ - ۷۹۰)

در موقعی که امیر تیمور در بیلاق مشغول بود. خبر رسید که تفتیش خان پادشاه دشت قبیچاق که تا این تاریخ با امیر تیمور در عالم صلح و صفا سر میکرد، و در لشکر کشتی هائی که به روسیه کرد، امیر تیمور با او مساعدت داشت؛ از راه در بند قفقاز لشگری مفصل بااذر. باجانات فرستاده و تا نزدیکی تبریز تاخته است. و از طرف دیگر امیر ولی که از جلو امیر تیمور بخلخال گریخته بود در این سر زمین با یکی از امرای آن محدود متفق شده و ایشان نیز از طرف خلخال بتبریز حمله کرده اند.

لشکریان تفتیش خان بالاخره تبریز را گرفتند. و امیر ولی بخلخال گریخت. وصول این خبر امیر تیمور را بر آن داشت که در سال ۷۸۸ جمعی از امرای خود را در ماوراء النهر بگذارد، و خود از رود جیحون به خراسان حرکت کند.

امیر تیمور ابتدا از راه سمنان بفیروز کوه آمد. و در این محل عده از بزرگان مازندران بخدمت او رسیده، و اطاعت آن امیر را قبول کردند و سپس امیر تیمور از فیروز کوه عازم بلاد ارکوچک گردید. و بروجر و خرّم آباد را قتل و غارت کرد. و حکمران لرکوچک که در این تاریخ ملک عزالدین حسین بود تابع امیر تیمور شد. و در این واقعه جمعی از امرای امیر تیمور بقتل رسیدند، که از جمله ایشان یکی خواجه علی مؤید سردارای آخرین امیر این سلسله بود.

پس از فتح لرستان امیر تیمور شنید که عادل آقا در حدود زنجانات اقتدار فوق العاده بهم رسانیده، و چون در این تاریخ سلطان احمد جلایر از بغداد عازم تبریز شده بود. امیر تیمور عادل آقا را به

خدمت خود خواست ، و پسر خود میرانشاه را روانه تبریز کرد .
 سلطان احمد جلایر بعد از دو هفته اقامت در تبریز چون تاب
 مقاومت لشکریان میرانشاه را نداشت بیغداد گریخت . و در همین تاریخ
 چون بعضی از امرا از استبداد عادل آقا شکایت کردند . امیر تیمور نیز
 او را بکشت و امیر ولی هم بدست رفیق خلخالی خود بقتل رسید . و
 تیمور از بات این دو نفر آسوده خاطر شد . و زمستان را در تبریز ماند ،
 و بهار از طرف مرند بنخجوان رفت . و بنخجوان و قارص را گرفته
 عازم قفلیس شد . و پادشاه گرجستان را که باکرات نام داشت اسیر
 کرد ، و از او بقبول اسلام مجبور نمود . چون باکرات اسلام آورد ،
 امیر تیمور سلطنت گرجستان را کاکان . باو سپرد . و بطرف شروان حرکت
 کرد . و امیر آن ولایت را که از سلسله معروف شروانشاهیان بود ،
 مطیع خود ساخت . و از این نقطه عازم حرکت بطرف دشت قبچاق شد .
 در بهار سال ۷۸۹ تغتمش خان . با لشگری فراوان بجای گیری تیمور آمد .
 امیر تیمور چند نفر از سر داران خود را برای مقابله با او بطرف دربند
 فرستاد . و تغتمش نزدیک بود که این سپاهرا منهزم گرداند . ولی
 میرانشاه پسر امیر تیمور ، بزودی کمک ایشان رسید و لشکریان تغتمش
 را مغلوب کرد . و اسرائی از آن بدست آورد ولی امیر تیمور امرای
 آن لشکر را با احترام پیش تغتمش خان فرستاد . و باو پیغام
 داد که چون بین ما حقوق پدر و فرزندی ثابت است می باید بر همان
 عهد و پیمان قدیم ثابت باشیم . و تو نیز دیگر برامثال این حرکات اقدام
 نمائی . پس از این کار از شروان برگشت و بسوی بایزید و بلاد روم
 سرازیر گریهید .
 بایزید و موصل و دبار بکر در این تاریخ در تصرف ترکمانان
 قرا قویلو یعنی قرا محمد و برادرش باایرام خواجه بود . و ایشان بعد

از خدمتی که در جنگ بین سلطان احمد جلایر و عادل آقا سلطان مزبور کرده بودند . در این حدود قدرت فوق العاده داشتند . و امیر تیمور قرا محمد ترکان را شکست داد . و دامنه پیش رفت خود و اما حدود ارزنة لروم کشانید . و نلاء مهم آن حدود مخصوصاً قلعه وان و گرفت . و بآذ بایجن بر گشت ، و پس ارتسخیر حدود خوی و سلیمان عارم کردستان شد ، و این تاریخ مقارن بود با سال آخر سلطنت زین العابدین بن مظفر امیر تیمور از همدان باسلطان زین العابدین پیغام داد ، که چون شاه شجاع او را با امیر تیمور سپرده ، باید بخدمت امیر گورکانی بشناید . سلطان زین العابدین پیغام امیر تیمور اعتنائی نکرد . و تیمور در شوال ۷۸۹ از همدان باصفهان آمد . و در همین موقع اصفهان را بگرفت و قتل عام کرد . و قریب ۷۰ هزار نفر از مردم اصفهان در این واقعه بقتل رسید .

امیر تیمور بعد از قتل عام اصفهان بشیراز حرکت نمود . و سلطنت آل مظفر را بین شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابوالحسن پس سلطان ابویس تقسیم کرد . و بعلت انقلاباتی که در حدود ماوراءالنهر پیش آمده بود نتوانست بیش از این در ایران بماند و بعجله به ماوراءالنهر برگشت .

جنگ امیر تیمور با تغمش خان در سال ۷۹۰

تغمش خان بعد از آنکه از طرف در بند قفقاز نتوانست حریف امیر تیمور بشود . باقرالاسین حاکم کاشغر که چند بار از امیر تیمور شکست خوده بود ، انجساد کرد . و قرار شد که تغمش از طرف دشت قبچاق ، و قرالاسین از طرف کاشغر ، ماوراءالنهر حمله کنند .

لشکریان متفقین از جیحون گذشتند . و با امرای امیر تیمور مشغول زدو خورد شدند . ولی ابتدا حریف لشکریان امیر تیمور نگریدند . ناچار از طرف دیگر راه خود را بر گردانیده ، سمت قلعه اندیجان از قلاع فرغانه هجرم بردند . و یکی از امرای تیموری را مغلوب کرده آن قلعه را محصور ساختند . لشکریان امیر تیمور بواسطهٔ قلت عدد بیشتر منهزم شدند . و چون عدهٔ از سپاهیان تگتمش نیز از خوارزم بنزدیکی بخارا رسیدند . وحشت غربی سراسر ماوراءالنهر را بگرفت . و این وقایع تمام در موقعی اتفاق افتاد که امیر تیمور در شیراز بود .

امیر مزبور بجزله از راه یزد بسمرقند آمد . و در آخر محرم سال ۷۹۰ بسمرقند رسید . و بعجله امرای خود را جمع آوری نموده و عازم جلگه گیری از پیشرفت سپاه تگتمش خان گردید . لشکریان تگتمش چون از ورود امیر تیمور مسبوق شدند فرار کردند . و امیر تیمور مجدداً بتسخیر خوارزم که شوریده بود رفت و این دفعه چنان خوارزم را زیر و رو کرد ، که در مدت دو سال احدی در آن نقطه ساکن نبود . ولی عاقبت تیمور در سال ۷۹۳ امر بتعمیر آن داد .

پس ارتسخ خوارزم امیر تیمور بسر کوفی امرای دیگر که شوریده بودند برداخت در ابتدای جلوس خود برای آنکه سلطنت اسمی الس جغتای را از بین نبرد ، یکی از شاهزادگان این طایفه را که سیور قتمش نام داشت بخانی انتخاب کرد . این سیور قتمش تا سال ۷۹۰ بمقام خانی باقی بود . و چون در این تاریخ امیر تیمور بسر او سلطان محمود را همین عنوان انتخاب کرد . در آخر سال ۷۹۰ تگتمش خان ، بالشکر دیگری بسر کوفی امیر تیمور آمد . و این دفعه تا زرفوق نزدیکی بخارا پیش آمد . امیر تیمور بجلو گیری او رفت . و در ماه صفر ۷۹۱ پیش قرارولان لشکر تگتمش را شکست فاحش داد . و تگتمش خان ، دردیگر داشت قبچاق گریخت . چون امیر

تیمور از این بابت آ-وده خاطر شد و شنید که در خراسان بعضی از طرفداران سرداری و امرای جانی قربانی شورش کردند. امیر تیمور میرانشاهرا برای دفع این فتنه بخراسان فرستاد. و خود بسمر قند برگشت.

میرانشاه باغیان را سرگونی نمود. و شهر طوس را بگرفت و در همان سال بسمر قند بخدمت پدر برگشت. تیمور مدت ۲ سال و کسری در حوالی شمال قفقازیه بالشکر بان نغمش خان مغول زد و خورد بود، تا بالاخره در حوالی رود اترک او را شکستی عظیم داد. نغمش خان بطرف دشت قبیق گریخت. و تیموریس از این فتح در سال ۷۹۳ بسمر قند برگشت و زمستان آن سال را در آن شهر ماند، و چرن زمستان گذشت. در آخر سال ۷۹۳ مهیای فتح بقیه ممالک ایران و عراق گردید.

پورش پنج ساله (۷۹۳ - ۷۹۷) - امیر تیمور در اواخر سال ۷۹۳ از جیحون بگذشت و بخراسان آمد. و چون در راه مریض شد، مدتی حرکت او بتعویق افتاد. بالاخره بعد از آنکه بهبودی حاصل کرد. به استرآباد و حدود مازندران لشکر کشید. و چرن بعضی از سادات مازندران، سر از خدمت امیر گورکافی باز زده بودند. تیمور عازم آمل شد. و سادات مزبور را قلع و قمع کرد. و در محرم سال ۷۹۵ وارد ساری شد. و از آنجا به ری آمد. و پیر محمد را بعنوان پیش قراولی بعراق فرستاد. و خود از راه قزوین و سلطانیه بگردستان و لرستان رفت و در لرستان ملک عزالدین را که در غیاب امیر تیمور سر از فرمان او پیچده بود، مغلوب و منهزم کرد. و در همین ناحیه بود که پیر محمد به لشکر بان امیر تیمور پیوست. و چرن امیر تیمور از تاخت و تازهای شاه منصور مظفر مسبق شد. عازم فارس گردید. و با شاه منصور جنگ کرد. بالاخره سلسله آل مظفر را در سال ۷۹۷ بر انداخت. و حکومت شیراز را بپسر خویش عمر شیخ را گذار کرد.

در موقعی که امیر تیمور در لرستان و فارس بود، قاصدی پیش سلطان احمد جلایر بغداد فرستاد و او نسبت به آن امیر اظهار اطاعت نکرد. همین امر باعث غضب امیر گورکانی شد. بنا براین از شیراز به همدان آمد. و عازم تسخیر عراق عرب گردید. و قبل از حرکت بغراق عرب حکومت آذر، باججان واران و گرجستان را تا حدود دربندققازیه به پسر خود معزالدین امیرانشاه وا گذاشت.

امیر تیمور در ماه شوال ۷۹۵ وارد عراق عرب گردید. و در زمین کر بلا، باقشون سلطان احمد جلایر جنگید. و با اینکه سلطان احمد رشادت بسیار بخرج داد. حریف امیر تیمور نشد. ناچار بگریخت. و امیر تیمور بغداد را بگرفت، و مدت دو ماه در آنته رهیش و عشرت پرداخت. و چون شنید که حاکم قلعه تکریت از قلاع شمالی بغداد بین آن شهر و موصل از تسلیم قلعه باو با ندارد، و قلعه مزبور بواسطه استحکام مدتهاست مستخر نشده شخصاً عازم آنطرف شد و در محرم ۷۹۶ تکریت را محاصره نمود و عاقبت بعد از زحمات زیاد در حصار تکریت رخنه کرد و آن قلعه را مستخر خود ساخت، و حصار آن را خراب کرد. سپس از تکریت عازم دیار بکر رها شد. و بالاخره این دو ناحیه را نیز مستخر کرد.

در موقعی تیمور عازم دیار بکر بود پسر او عمر شیخ والی شیراز بحکم پدر عازم اردو شد. و در موقعی که از کردستان عبور میگردد در پای یکی از قلاع آن سرزمین، از دست ساکنین قلعه تیری خورد، و هلاک شد. و این قضیه فوق العاده امیر تیمور را متالم نمود. ولی چون در همین تاریخ از خراسان خبر رسید که پسر دیگرش شاهرخ صاحب فرزندی بنام محمد شده تا اندازه رفع تالم او گردید. و او را بالغ بیک موسوم گردانید. و حکومت فارس را بعهده پسر بزرگ عمر شیخ یعنی پیرمحمد

واگذشت . و در ۲۳ جمادی الاخری ۷۹۶ از دیار بکر حرکت نموده بعراق عرب مراجعت نمود ، ولی چون در این نقاط شنید که اوضاع حدود آذربایجان بمناسبت تعرض پسران قرا محمد ترکان قرین آرامش و سکونت نیست بسر کربلی او رفت و او را منهزم کرد . در همین موقع بود که باو خبر رسید که سلطان احمد جلایر از غیب امیر تیمور استفاده کرده حاکمی گه از طرف او در بغداد معین شده بود رانده و خود مجدداً بغداد تسلط یافته است .

امیر تیمور پس از مدتی ناخت و تاز در اران و گرجستان در اواخر سال ۷۹۶ عازم سرکربلی سلطان احمد جلایر گردید . سلطان احمد پس از شکستی که از امیر تیمور خورده بود بحلب و دمشق رفته و از آنجا قاهره محضت سلطان مصر رسید ، و از او برای جنگ با امیر تیمور کمک گرفت .

پادشاه مصر عده ای از سپاهیان خود را همراه سلطان احمد کرد . و او را بحلب فرستاد . ولی چون سلطان احمد خبر شد که امیر تیمور بگرجستان رفته ، سپاهیان مصری را بر گرداند و خود بشخصه ببغداد آمد . و در سال ۷۹۷ سلطنت بغداد را مجدداً در دست گرفت ، و حاکمی که از طرف امیر تیمور ، در آن شهر بود بشوشر گریخت در موقعی که امیر تیمور ، عازم حرکت بطرف بغداد بود . خبر رسید ، که لشکریان تغتمش خان ، که ابتدا خیال داشتند از راه در بند قفقاز بایران حمله کنند ، و بواسطه حضور امیر تیمور در آن حدود جرئت اینکار را نکردند ، و او را با لهر دست اندازی نمودند . بنا بر این امیر تیمور حرکت بطرف بغداد را ترك گفت . و عازم شد ، که بدشت قبیچاق حمله کند . و همین جهت در جهادی لاولی ۷۹۷ از طریق در بند قفقاز بطرف دشت قبیچاق رفت . و در این لشکر کشی امیر تیمور

دامنه بیسرفت خود را توسعه داده ، وارد دشت روسیه جنوبی شد . و پیش از آنکه لشکر بان لغتمش خان را در حدود رود خانه گرگان شکست سخت داد . و ایشان را منهزم نمود . بغارت و تاراج دشت قبیچاق پرداخت . و همچنین نواحی جنوبی روسیه را بباد چپاول داد . و جمیع قلاع سر راه را از هشت ترخان تا مسکو غارت کرد . و حتی شهر مسکو را نیز بباد چپاول داد . و قریب یکسال سراسر آنجا و دراز برور و کره پس از این فتح نمایان در شوال ۷۹۸ بسمرقند برگشت . و زهستان را در سمرقند ماند و پسر خود شاهرخ را نامزد حکومت هرات و خراسان کرد . شاهرخ در سال ۷۹۹ . مقرر حکمرانی خود حرکت کرد . و از ابن تاریخ بیعد خراسان و هرات در تحت فرمان شاهرخ و فرزندان او قرین سکونت و آرامش گردیدند . و شاهرخ که مردی سلیم و عادل بود . در مدت حکومت خود اساس تمدن درخشان دوره اخیری تیموری را ریخت ، و هرات و سایر بلاد دیگر خراسان که بعد از ملوک کرت در منتهای ذلت سر می کردند مجدداً روبه آبادی و رونق گذاشت .

فتح هندوستان (۸۰۰ - ۸۰۱) - بشرحی که سابقاً اشاره کردیم ، امیر تیمور حکومت قندهار و کابل و غزنین را بنواد ، خود پیر محمد جهانگیر وا گذاشت . و پیر محمد برای آن که وسعت قلمرو خود را توسعه دهد ، از شط سند گذشت وارد آن جا که گردید . و با امرای سلاطین دهلی که در این حدود بودند بجنگ پرداخت ، و شهر مولتان را پس از شش ماه محاصره بگرفت .

سلطنت هندوستان غربی یعنی بلاد مسلمان نشین سند و دهلی از بقعه از انقراض سلسله غوریان ، بدست یکمده از غلامان ایشان اداره میشد و این سلسله ها بترتیب تا زمان هجوم امیر تیمور بقرار ذیلند :

۱- سلسله شمسیه - اولاد شمس الدین التمش که خود از غلامان قطب الدین

آبیک بود . از ۶۰۷ تا ۶۸۶ .

۲ - سلسله امرای خلیج - از ۶۸۹ تا ۷۲۰ .

۳ - سلسله تغلقیه - که مؤسس آن غیاث الدین محمد بن تغلق ملقب به تغلق شاه بود و این سلسله را در سال ۷۲۰ تشکیل داد .
تقرن حمله پیر محمد جهانگیر بسند حکومت آن نواحی در دست چند نفر از امرای پیروز شاه سیمین امیر سلسله خلیجی (۷۰۰ - ۷۰۲) بود . و این امرای پس از فوت پیروز شاه برای خود ترتیب دمتمکاه مستقلی در بلاد سند داده بردند .

در ایامی که پیر محمد در سند بود . امیر تیمور نیز از مارواءالنهر .
بالتاریف حرکت کرد . و در سفر ۸۰۱ . باردوی پیر محمد ملحق شد و پس از مدتی اقامت در جلگه سند مصمم تسخیر هندوستان گردید .
از امرای خلیجی کسی که معاصر امیر تیمور در هندوستان بود سلطان محمود شاه است که در ۷۹۵ بجای اسکندر شاه سیمین جانشین پیروز شاه بر امارت جلوس کرده بود . امرای سلطان محمود مخصوصاً یکی از ایشان که ملوق نام داشت و از امرای قسیم پیروز شاه بود از آکبر حاضر بقبول اطاعت امیر تیمور نشد و تصمیم گرفت که جلوی لشکر او را بگیرد . امیر تیمور در جلگه سند قشون خود را بسه قسمت تقسیم کرد . و از سه طرف عازم تسخیر دملی گردید . و پس از جنگی که در ربیع الثانی ۸۰۱ اتفاق افتاد قشون او مظفر شده رسیده میان ملوق منهزم گردیدند . و در هشتم ربیع الاخر محدود شهر دهلی رسید و آن شهر را تسخیر نمود و بباد غارت داد . عاقبت امرای هندوستان همه بخدمت امیر تیمور آمده قبول فرمان او را کردند و بنام او و پیر محمد خطبه خواندند و سکه زدند . امیر تیمور پس از غارت هندوستان باغنائم بسیار زیاد بسمر قند بر گشت . و سلطنت هندوستان کا کان در خاندان تغلقی

باقی گذاشت .

تیمور پس از مراجعت بسمر قند مدتی را در ماوراء النهر گذراند و چون در این ایام یبر شده بود بیشتر کارهای ممالک مفتوحه را به پسران و نوادگان خود وا گذاشت و مخصوصاً میران شاه که وارث ممالک سابق هلاکو ، یعنی قسمت ایران غربی و مرکزی و اران و گرجستان و عراق عرب شده بود در این نواحی یسر کوئی مخالفین اشتغال داشت .

یورش ۷ ساله (۸۰۱ - ۸۰۷) تنها حریف زورمندی که امیر

تیمور ، چنانکه باید او را مغلوب نکرده بود و حدود شمالی ماوراء النهر مانع حرکت امیر تیمور برای قلع قمع او شده بود ؛ سلطان احمد جلایر بود که بشرح مذکور در فوق بار دیگر بغداد را بتصرف در آورد . و در آنجا حکومت میکرد و بعلاوه در غیاب امیر تیمور ، عده ای از مردم بغداد را بسختی کشته بود و نیز پادشاه گرجستان را بمخالفت امیر تیمور تحریک میکرد . و چون امیرانشاه در این تاریخ اختلال دماغ پیدا کرده بود و قابل آنکه حریف سلطان احمد جلایر و مخالفین دیگر شود نبود . باین جهت امیر تیمور پس از ۶ ماه که از فتح هندوستان گذشت ، عازم حرکت بطرف ایران گردید و بخراسان آمده ، از طریق بسطام و روی و مازندران بسوی آذر بایجان روان شد و زمستان را در قرا باغ ایران گذراند ، و در این نقطه شنید که جانشین تغتمش خان که امیر تیمور او را برمسند خانی نشانده بود فوت کرده . و مردم دشت قباچاق بمخالفت امیر تیمور قیام نموده اند . و همچنین پادشاه مصر راه دیار بکر را پیش گرفته است .

امیر تیمور بعد از یکماه اقامت در قرا باغ عازم عراق عرب گردید . و امرای او بسیاری از قلاع عراق عرب را که تعلق بسطان احمد جلایر داشت تسخیر کردند . و قبل از آنکه تیمور ایزدینز دیکی بغداد برسد ، سلطان احمد جلایر دروازه های بغداد را بروی ایشان بست و ضمناً با

دادن رشوه چند نفر از امرای تیموری را با خود همدست کرد . و یکمده از ایشان را نیز بحیله دستگیر نموده بقتل رسانید . و بعلاوه در عرض یکم هفته قریب ۱۷ نفر از ارکان دولت خود را که نسبت به ایشان ظنین بود بکشت . و حال او تغییر یافت و در قصری منزوی شد و چون از حرکت امیر تیمور مسبوق گردید ، بقرا یوسف ترکان متوسل شد . و در آخر سال ۸۰۲ بدیار بکر پیش او رفت . امیر تیمور به تعقیب ایشان عازم سیواس گردید . قرا یوسف و سلطان احمد جلایر هر دو فرار کرده ، ببلاد روم رفتند و به پناه بایزید خان سلطان عثمانی در آمدند .

سلطنت مصر در این تاریخ در دست يك سلسله از مهالیک بود که ایشان رامالک فرجی می گفتند . و آخرین ایشان در سال ۸۰۱ وفات یافت و پسرش جانشین او گردید . و مقارن حمله تیمور بشام سلطنت مصر در دست این شخص بود . امیر تیمور فرستاده پیش او روانه داشت ، و او را تکلیف باطاعت خود نمود . ولی پادشاه مصر فرستاده تیمور را حبس کرد . و چون این خبر را بتیمور دادند مصمم فتح شام گردید . در اوایل ۸۰۳ عازم حلب شد . و در اندک مدت حلب و حماه و حمص و بعلبک را بیاد غارت داد . و از آنجا عازم دمشق گردید . و در نزدیکی حلب چند نفر به تحریک سلطان مصر مأمور قتل تیمور شده بودند . ولی در انجام نقشه خود موفق نیامده دستگیر و مقتول گردیدند . امیر تیمور از شدت غضب دمشق را تسخیر کرده حکم قتل عام آنرا داد . و پس از زیر و رو کردن آن شهر علی رغم سلطان مصر بنام خود خطبه خواند . و یکدسته از سپاهیان او سواحل شامرا مستخر کرده ، تا جنوب عکا پیش راندند . بعد از تسخیر شام ، امیر تیمور متوجه کشور دن قلاع محکم الجریبره شد .

ابتدا نصیبین را محاصره کرد . و بعد از تسخیر آن نقطه عازم هاربین گردید . و از مزارین جمعی از امرای خود را ، محاصره بغداد که هنوز در دست سلطان احمد جلایر بود فرستاد . حاکی که از جانب سلطان احمد جلایر در بغداد بود در مقابل قشون تیمور سخت مقاومت کرد . و فرمانده ایشان پیغام داد که سلطان احمد بمن دستور داده است که دوازدهای شهر را جز بروی امیر تیمور ، بروی دیگری نگشایم .

سرداران امیر تیمور این مطلب را موصل ، نامیر خود پیغام دادند . و امیر تیمور از موصل عازم بغداد شد . و آن شهر را در محاصره گرفت . چهل روز محصورین مقاومت کردند . و چرت در شهر قحطی روی داد و پای مقاومت شهریان در پایبندی سست گردید ، ناچار از دفاع دست باز داشتند . و امیر تیمور در ذیقعد سال ۸۰۳ بخلبه وارد بغداد شد . و حکم بقتل عام جمیع مردم آن شهر داد و بقشون خود امر کرد که هر يك نفر يك سر بحضور او بیاورند . و ایشان نیز چنان کردند . جمیع ابنیه بغداد را جز بعضی مساجد و مدارس زبر و رو کردند . و مانداری در بغداد کشتار شد که بعد از یکی دو روز هوای آن دوچار عفونت زیادی گردید . و امیر تیمور بهمین جهت نتوانست در بغداد اقامت نماید ، ناچار آن شهر را ترك گفته ، عازم تبریز شد . امیر تیمور پس از مدتی اقامت در تبریز ؛ محدود نخجوان و قراباغ حرکت کرد . و در ربیع الاخر ۸۰۴ در یکی از بلاد اران مقیم شد . و در این حدود بود که یکی از پسران او که از فتح قلاع مغولستان برگشته بود ؛ با تحف و هابا بخدمت پدر آمد ، و امیر تیمور بورود او جشن شادی گرفت .

بعد از حرکت امیر تیمور سلطان احمد جلایر بار دیگر ببغداد آمد

و شروع بنعمیر آن شهر و تجدید باروهاي بان تخت قدیم خود گره .
 امیر تیمور سرعت بعضی از سرداران خود را از راه لرستان و
 خوزستان و کردستان روانه بغداد نمود . و غرض او از این حرکت
 قشون بیشتر قطع روابط سلطان احمد جلایر با این ولایت و بستن
 راه آذوقه بر او بود . چون سلطان احمد جلایر کار را بر خود سخت دید
 و یکی از سرداران امیر تیمور ببغداد نزدیک شده بود . شهر را ترك گفت
 و فرار کرد . و عراق عرب مجدداً در تصرف لشکریان تیموری درآمد
جنگ آنقره (در ۸۰۴) - در زمانی که امیر تیمور در شام
 مشغول تاخت و تاز بود . سلطان عثمانی با یزید خان اول (۷۹۲ -
 ۸۰۵) سیمین سلطان سلسله ترکان عثمانی که از مشاهیر سلاطین
 آل عثمان است و تا این تاریخ فتوحات بسیار کرده و بسیاری از بلاد
 آناتولی (آسیای صغیر) را بتصرف خود در آورده بود ، و بهمین سبب
 بلقب ایلمدرم (برق) ملقب گردید . بتجربك سلطان احمد جلایر و قرا
 یوسف ترکان لشکر آذربایجان کشید . و آن سر زمین را در
 غیاب امیر تیمور تسخیر کرد . و حکومت آن نقطه را بیکی از امرای
 محلی سپرده مراجعت نمود .

بعد از مراجعت امیر تیمور از جنگ شام ، امیر مزبور از این حرکت
 سلطان عثمانی بی نهایت غضبناك گردید و از طرفی دیگر بجهت جنگهای
 متمادی که کرده بود ، واستعداد زیاد لشکریان سلطان با یزید خان صلاح
 خود را در جنگ آنی با او نمی دید . بهمین جهت شخصی را بسفارت
 بحضور سلطان عثمانی فرستاد و از او خواست که در باره حرکتانی
 که کرده بود . توضیحاتی بدهد . سلطان عثمانی اعتنائی نکرد . بنا
 بر این تیمور تهیه حمله بخاك عثمانی را دیده ، از راه سیراس عازم
 قلب آناتولی گردید .

چنگ بین امیر تیمور و سپاهیان عثمانی در محل آنقره از بلاد قدیمی تاریخی آسیای صغیر اتفاق افتاد . و شکست نصیب اردوی عثمانی گردید . و خود سلطان نیز آنفقا در این جنگ که در ذی الحجه سال ۸۰۴ اتفاق افتاد ، بدست سپاه امیر تیمور اسیر شد .

لشکریان تیمور بایزید خان را دست بسته بحضور او آوردند . و امیر تیمور پس از آنکه گناهان بایزید را بخشید ، باو وعده داد که مهالك سابق او را بتصرفش باز دهد . و گویا قضیه که در باب قفس کردن بایزید خان توسط تیمور نقل کرده اند صحت نداشته باشد . بعد از آنکه خبر فتح آنقره و گرفتاری سلطان بایزید با مللک لناصر سلطان مصر رسید . سفیر تیمور را که در حلب بود رها کرد . و سفرائی با اقسام نحف و هدایا پیش تیمور فرستاد و از در عنبر خواهی در آمد . و امر داد در تمام بلاد مصر و شام خطبه و کعبه بنام تیمور زدند . و همچنین قبول نمود که بعد ها مرتب خراج سالیانه را به خدمت امیر مزبور بفرستد .

تیمور از این پیش آمد فوق العاده مسرور شد و از شام بسوی ایران حرکت کرد . ابتدا عازم حدود گرجستان گردید و چون یادش گرجستان گرگین خان سر از اطاعت تیمور بپجیده بود . عازم تفلیس شد و امرای گرجستان بامتقبال او آمدند .

مقارن همین ایام امیر تیمور پیر محمد را بحکومت شام فرستاد و حکومت بغداد و اصفهان و عراق عرب و بعضی نقاط دیگر را بشاهزادگان تیموری واگذار کرد .

در موقی که امیر تیمور در قراباغ ایران مقیم بود . از طرف پادشاه امپراتوریه عثمانی بعنوان سفارت بخدمت تیمور رسیدند و این هیئت بهرایت و راهنمایی محمد نامی که قاضی نیز بوده بطرف سمرقند

بابتخت امیر تیمور حرکت کردند و از طریق اسلامبول و طرابوزان و
 ارزنة الروم و خوی و تبریز و ری و مشهد بسمرقند رسیده و از آنجا
 بحضور امیر تیمور شتافتند. امیر تیمور سفیر پادشاه اسپانیا را با کمال
 احترام پذیرفت و پس از استفسار از حوال پادشاه متبوع او مدتی سفیر
 را در خدمت خود نگاه داشت. و سفرای مزبور پس از ۳ سال اسپانیا
 مراجعت کردند. و سفرنامه رئیس این هیئت بزبان اسپانیولی باقی
 است که یکی از مذاح مهم اطلاعات راجع بدوره تیمور بشمار میرود.
 فوت تیمور ﴿ ۸۰۷ ﴾ - امیر تیمور پس از تسخیر مجدد گرجستان
 مصمم شد که نقشه دیرینه خود را در باب سفر چین و خراب
 کردن بتخانه بودائی، و انتشار مذهب اسلام، در آن
 ممالک بموقع اجرا گذارد. و بهمین نیت ماوراءالنهر برگشت و مشغول
 تهیه سپاه عظیمی شد. ابتدا شاهزادگان خوانوده تیموری را دور خود
 جمع نموده مدتی را بعیش و نوش گذرانید. و پس از آن با قریب ۳۸۲
 هزار پیاده و همراه از ماوراءالنهر عارم حدود شط سیحون شد.
 و چون اواخر زمستان رودخانه سیحون منجمد شده بود در شهر اترار که
 آخرین آبادی ماوراءالنهر و اولین مقام بطرف اراضی ترک نشین است
 آردوزد. و در این نقطه بواسطه شدت سرما، امیر تیمور بشرب عرق نیز
 سخت معتاد شده بود. مریض گردید. و قریب یکماه مرض او طول کشید
 تا آنکه عاقبت در ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ پس از ۷۱ سال عمر و ۳۶ سال
 فرمان فرمائی وفات یافت. و قبل از آنکه فوت کند نواده خود
 پیر محمد جهانگیر را بنیابت سلطنت بجانشینی خود انتخاب کرد
 امرای تیموری نعش او را از اترار بسمرقند آوردند و در
 مقبره ای که او در زمان خیانت خود در آن شهر ساخته بود
 بخاک سپردند.

خصال امیر تیمور و مقایسه او با چنگیز - در این که امیر تیمور یکی از بزرگترین فاتحین کشور گشا و سرداران مدبر و رشید است حرفی نیست لکن در قساوت قلب و سخت کشی و بیرحمی و تعصب هم کمتر نظیر دارد. و از بسیاری جهات نمیتوان او را با چنگیز مقایسه کرد زیرا چنگیز علاوه بر داشتن جمیع صفات لازمه مملکت گیری و لشکر کشی بدو صفت مخصوص ممتاز بود که امیر تیمور به هیچوجه اندو را نداشت و آندو از این قرارند :

۱- صفت اداره ممالک مفتوحه و رعایت عدالت رقانون و نظم و ترتیب در کار رعایا و ممالک مغلوبه برایشان .

۲- خالی بودن از حس تعصب مذهبی و بی طرفی او در

این باب

و همین دو مسئله علت عمده و دوام دولت چنگیز و منظم بودن ممالک وسیعه اوست ، که بدست لشکریان او فتح شد و تا قریب یکقرن در کمال نظم و ترتیب از اقیانوس کبیر تا قلب اروپا باقی ماند . در صورتیکه دولت تیموری پس از وفات مؤسس آن یعنی امیر تیمور مثل دولت نادر یکباره از هم گسیخته شد . و بعد از فوت تیمور هیچیک از افراد متعدد خاندان او نتوانستند آن ممالک وسیعه را در تحت نظم قرار داده و نگاه داری کنند

وسعت ممالک تیموری نسبت بممالک چنگیزی اندکی کمر بوده است زیرا اگر چه امیر تیمور هندوستان و قسمتی از روسیه را زیادتر از ممالک چنگیزی در تصرف داشت ولی چون نتوانست بفتح چین نائل شود . وسعت ممالک او بممالک چنگیزی نرسد .

استبداد تیمور و عدم اعتنای او بامور اداری ممالک خود نگذاشته است در زمان او وزرائی بزرگ مثل وزرای ایلیم چنگیز بظهور نرسد . و کسانی

که در ایام تیمور عنوان وزارت داشتند همه مردمانی گمنامند که
بشر منشایان مخصوص امیر تیمور محسوب میشدند. و هیچ نوع آثار کفایتی
از ایشان در اداره ممالک شهود نشده. و غالب ایشان هم در نتیجه
اندک مالاتی که از آنها حاصل میکرد بقتل میرساند.



اولاد تیمور

امیر تیمور در موقعی که وفات یافت از پسر و نواده ذکوراً ۳۶ نفر باز مانده داشت. پسران او چنانکه سابقاً دیدیم بیشتر در زمان حیات پدر وفات یافته بودند. چهار پسر او بترتیب بقرار ذیلند:

۱ - غیاث الدین جهانگیر - که او پس از سلطنت پدر در سمرقند وفات یافت و از او دو پسر ماند:

یکی سلطان محمد که امیر تیمور او را ولیعهد خود ساخت و او نیز در شعبان ۸۰۵ وفات یافت.

دوم پیر محمد است که بعد از فوت پدر ولیعهد شد و امیر تیمور در موقع مرگ امرای خود را باطاعت او خواند. و او ابتدا حاکم غزنین و سند بود و تا سال ۸۰۹ حیات داشت. و در این سال بدست یکی از امرا مقتول شد.

۲ - معز الدین عمر شیخ - که پس از فتح فارس امیر تیمور او را بحکومت آن خطه منصوب نموده. و عمر شیخ چنانکه میدانیم در وقتی که امیر تیمور در عراق عرب بود و در ضمن عبور از کردستان در پای قلعه ای مقتول شد.

۳- جمال الدین میرانشاه - که حکومت عراقین و آذر با بجان و اران و الجزیره را تا حدود شام داشت و او در آخر عمر اختلال هواس پیدا کرد . و در سال ۸۱۰ در جنک ما قرا یوسف ترکان در آذر با بجان کشته شد .

۴ - میرزا شاهرخ - که در زمان حیات پدر حکمران خراسان و هرات بود . و شاهرخ در سال ۷۹۹ این مقام را پیدا کرده بود . و با وجود داشتن حکومت خراسان غالباً در خدمت پدر و او از مشهور ترین سلاطین تیموری است که بعد از وفات امیر تیمور و سلطنت رسید . و ما شرح سلطنت شاهرخ را بطور مفصل ذکر خواهیم کرد . شاهرخ نیز دارای ۵ پسر بود است

۱- میرزا الغ بیگ - که در زمان حیات پدر حاکم ترکستان و ما وراء النهر بود .

۲ - میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان - که از ۸۱۲ تا ۸۱۷ حکومت بلخ و در ۸۲۷ حکومت لرستان را داشت و بعد از قتل میرزا سکندر بحکومت فارس منصوب شد و در ۸۳۸ وفات یافت و در مدت حکومت خود در فارس در شهر شیراز مدرسه بزرگی بنام دارالصفی ساخت . پسرش میرزا عبدالله بعد از پدر حاکم فارس شد ، او خطی بسیار خوب داشت و مقداری از کتیبه های دارالصفی بخط اوست

مورخ بزرگ شرف الدین علی بزدی در سال ۸۲۸ کتاب ظفرنامه خود را در شیراز بنام ابراهیم سلطان تألیف کرده و تاریخ تألیف آن کتاب از این عبارت (صنف فی شیراز) برمیآید .

۲- میرزا بایسنقر - که در زمان حیات پدر سمت وزارت او را داشته و در سال ۸۳۷ فوت کرده است و از او سه پسر مانده است :

۱- میرزا علاء الدوله رکن الدین .

۲- میرزا سلطون محمد - حکمران مازندران و فارس که در ۸۵۵ فوت کرده است .

۳- مرزا بایقرا - که در ۸۵۴ حکومت خراسان را داشته و بعد از فریت سلطون محمد در ۸۵۵ حکومت فارس نصیب ارشد پدر ۸۶۱ فوت کرد .

۴- میرزا سیور قتمش - که در اتمام حیات پدر حکمران غزنه و هند و کابل و قندهار بود و او نیز در ۸۳۰ فوت کرده است

۵- میرزا محمد جوجی - که اولین در زمان پدر در سال ۸۴۸ وفات یافته است .

میرزا شاهرخ دوزن داشت :

اول - گوهرشاد که از محترمترین زنان او بود و این گوهرشاد همان کسی است که مسجد معروف شهر مشهد طوس را بنا کرده و علاوه بر آن مسجد در هرات نیز انبیه بسیاری ساخته است
دوم - آق سلطان

پادشاهی شاهرخ

هنکام فوت امیر تیمور شاهرخ در خراسان بود . و چون از مرگ پدر مطلع شد، در حکومت ممالک شرقی تیموری مستقل گردید . و پس از زد و خورده های زیاد که او را با برادر زادگانش اتفاق افتاد ، بر غالب ممالک ایران و ماوراء النهر مسلط آمد . و سه مرتبه بقصد قلع و قمع قرا یوسف ترکان و پسران او که در حدود آذربایجان غربی استیلا یافته بودند حرکت کرد . در نوبت دوم با پسران قرا یوسف یعنی امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و

آنها را شکست داد. در مرتبه سوم امیر اسکندر متواری گردید و جهات شاه بخندمت شاهرخ آمده، اطاعت او را گردن نهاد و همین جهت شاهرخ حکومت آذربایجان را بمشارالیه واگذار کرد. پس از تمشیت امور آذربایجان شاهرخ متوجه فارس شد و برادر زاده خود پیرمحمد پسر عمر شیخ را تحت اطاعت خود در آورد و حکومت اصفهان را نیز برادر او میرزا دستم واگذشت. بعد از آنکه پیرمحمد در ۸۱۲ بنسبت یکی از امراء بقتل رسید. برادران او میرزا اسکندر و میرزا دستم و میرزا بایقرا بجان یکدیگر افتادند. از ایشان میرزا اسکندر با شاهرخ مخالفت نمود. و عقب در سال ۸۱۸ برادران او را بقتل رسانیدند. و چون میرزا دستم نیز در سال ۸۲۷ فوت کرد. شاهرخ حکومت فارس را به پسر خود ابراهیم سلطان واگذار کرد. مجرماً میرزا شاهرخ سه سفر بشیراز آمده است:

اول - در سال ۷۹۰ در زمان پدر خود وچنگ پادشاه منصور مظفر

دوم - در سال ۸۱۷ بجهت دفع فتنه میرزا اسکندر:

سوم - در سال ۸۲۸ برای دفع فتنه میرزا بایقرا و استقرار پسر

خود بحکومت شیراز

میرزا شاهرخ مدت ۴۳ سال بعد از پدر با استقلال تمام و بلند نامی سلطنت

کرده. و بدستور او مساجد و مدارس و امکانه زیادی ساخته شد.

وفات او در سال ۸۵۰ در پشاپوریه ری اتفاق افتاد.

وقایع مهم زمان سلطنت شاهرخ بترتیب وقوع از اینقرار است.

مخالفت خلیل سلطان با شاهرخ - پس از فوت تیمور چنانکه در فوق

اشاره کردیم شاهرخ در رمضان سال ۸۰۷ در شهر هرات بتخت

سلطنت جلوس نمود. و چون امرای تیموری میرزا خلیل سلطان

پسر میرانشاه نواده امیر تیمور را در سمرقند بسطنت برداشته بودند

شاهرخ از طریق جیحون متوجه سمرقند گردید . در بین راه امیر سید خواخه بن شیخ علی بهادر ارسمرقند بخودت او رسیده و کیفیت حال خلیل سلطنت را بعرض شاهرخ رسانید . شاهرخ پس اطلاع بر احوال برادر زاده خویش بطرف سمرقند حرکت کرد .

قبل از آنکه سمرقند برسد یکی از کسان خود را برسم رسالت نزد میرزا خلیل سلطنت فرستاد و او را باطاعت خود خواند . از طرف خلیل سلطنت هم نیز در همین موقع رسولی نزد شاهرخ آمده و اطاعت خلیل سلطنت را بشاهرخ عرضه داشت و در مقابل تقاضای سلطنت ماوراءالنهر را در خواست کرد شاهرخ از این پیش آمد شاد شده سلطنت برادر زاده خویش را در ماوراءالنهر تصدیق نمود و در اندخوز بهرات مراجعت نمود .

مخالفت سلطان حسین و کنالدین سلیمان شاه با شاهرخ - با آنکه بعقیده غالب مورخین سلطان حسین از شاهزادگان دلب و شجاع سلسله تیموری است ولی بنا بر روایت بعضی دیگر از مورخین جوانی بی تجربه و عاری از کیاست و فراست بوده است . مثلاً در زمان امیر تیمور یعنی هنگامی آن امیر متوجه فتح دمشق شده بود و خیال جنگ با پادشاه مصر را داشت . سلطان حسین بدون جهت از نزد تیمور بگریخت . بعد از فوت جدش نیز با امراء بنیامی مخالفت را گذارده و با سپاهی بطرف سمرقند ابلاغ نمود . و چون از تسخیر آن شهر عاجز آمد . از طریق جیحون بشاهرخ ملحق گردید . با آن که شاهرخ با او بهرمانی تمام رفتار کرد . سلطان حسین در حوالی اندخوز بدین سبب از اردوی شاهرخ جدا شد و از آب جیحون گذشته بسمرقند رفت و میرزا خلیل سلطان پیوست .

خلیل سلطنت با او برفق و مدارا رفتار کرد . و سلطان حسین را با یکی دوتن از نزدیکان خود و لشکری فراوان بکنار آب جیحون

فرسته دنا متوجه دفع میرزا پیر محمد چه نگیر که از بلخ بکابل آمده بوده باشد. در این ضمن باز خیدال خود سری و طغیان بار دیگر در سر سلطه محسن افتاد و بهمین جهت ع.ه ای از همراهان خود را مقتول ساخته متوجه سمرقند شد. در حوالی سمرقند بین او و خلیل سلطان جنگ در گرفت و شکست نصیب سلطان حسین شد ناچار باندخوز و شیرغان گریخت و با پیر سلیمان شاه پیوست و رشته ردادین آنسو مستحکم گردید.

مقارن امین ابام پیر محمد جهانگیر رسولی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده سلطان حسین را طلب کرد. سلیمان شاه بسخن او التفاتی ننمود. بنابراین پیر محمد جهانگیر باردوی ایشان شبیخون زد و آن دو چاره را منحصر در فرار دیده بهرات شتافتند. و با امرای شاهرخی پیوستند.

شاهرخ حکومت سرخس را بسلیمان شاه داد و امر نمود که با کمک درن دیگر از امرای خویش که در سبزوار بودند متوجه دفع میرانشاه بشوند. چون سلیمان شاه متوجه محل مأموریت خود گردید. امرای شاهرخی سلطان حسین را بقتل آوردند. سلیمان شاه چون این خبر را بشنید برخاست و بحصار کلات رفت. و با آنکه شاهرخ در دو نوبت بوسیله سفرائی سلیمان شاه را باطاعت خود خواند ولی او زیر بار قبول این تکلیف نرفت. ناچار شاهرخ برای دفع او متوجه کشودن قلعه کلات گردید. سلیمان شاه چون تاب مقاومت نداشت کلات را رها کرد. بمرقند گریخت. شاهرخ در جمادی الاولی سال ۸۰۸. بهرات مراجعت نموده و از آنجا میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را مأمور تسخیر اندخوز و شیرغان نمود و خود پس از سپری شدن زمستان برای تمشیت امور ماوراءالنهر بدانسمت حرکت کرد.

پس از چندی چون یکی از امرای شاهرخی درطوس علم طغیان بر افرشته

بود. شاهرخ در محرم ۸۰۹ متوجه طوس گردید. امیر باغی از طوس بکلات و از آنجا باستر آباد گریخت و بحکم آنجا پناهنده گشت شاهرخ یکی از نزدیکان خویش را پیش حاکم جرجان فرستاد و از او خواست تا امیر باغی را از نزد خود براند. ولی حاکم مزبور بگفته شاهرخ التفاتی ننموده بنا بر این شاهرخ متوجه استر آباد گردید.

سفر اول شاهرخ باستر آباد و تصرف آن ولایت - چنانکه گفتیم
حاکم استر آباد از سپردن امیر باغی بکسات شاهرخ سر باز زد بنا بر این شاهرخ در پائیز سال ۸۰۹ متوجه آن دیار شد. حاکم جرجان بالشگربان خویش بر سپاه شاهرخ تاخت و جنگ سختی این طرفین در گرفت و شکست بر جرجانیان افتاده و حاکم آن ولایت بجانب خوازم گریخت. در نتیجه این محاربه تمام خط جرجان بتصرف شاهرخ در آمد. پس از این فتح شاهرخ متوجه هزار جریب و ساری شد و حاکم آن دو ولایت اطاعت شاهرخ را کردن نهادند و خطبه و سکه بنام او زدند. شاهرخ حکومت استرآباد را بمیرزا عمر پسر میانشاه واگذار کرده و خود بجانب هرات عزیمت نمود و در بین راه نیز حکومت طوس و خبوشان و کلات و نسا و ابیورد و سبزوار و نیشابور را هم بمیرزا الغ بیک داد

مخالفت میرزا عمر بن میانشاه با شاهرخ - پس از آنکه میرزا عمر بن میانشاه بحکومت استرآباد منصوب گردید و قوه و قدرتی بهرسانید بخيال خود سری و طغیان افتاد. مقارن این ایام نیز جمعی از ملازمان امیر شاه ملک بجرجان رفته و بمیرزا عمر گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطر گردیده است و هرگاه تو بدانجانب توجه نهائی اکثر ایشان مطیع تو خواهند شد. میرزا عمر این

میرانشاه این سخنان را پذیرفته و از استرآباد بجناب خراسان شتافت .
شاهرخ چون از خود سری و حرکت او اطلاع یافت بجلوگیری
او رفت و در حوالی قریه رودیه از توابع جام میان لشکریان
او و سپاهیان میرزا عمر جنک در گرفت و عاقبت میرزا عمر شکست
یافته عمرو گریخت ولی در این راه گرفتار سپاهیان شاهرخ گردید .
او را بار دو آوردند . اما چون زخم دار بود شاهرخ امر داد تا او را
بهرات بردند ولی هنوز بهرات نرسیده در اثر همان رخی که برداشته بود
فرت کرد :

سفر دوم شاهرخ باسترآباد - موقعی که شاهرخ از بلخ متوجه هرات
بود . قاصدی از طرف میرزا الغ بیگ بار خبر داد که حاکم سابق جرجان
که چندی قبل از شاهرخ شکست یافته بود با جمعی از او با شجانی
قرمانی و عده دیگر باسترآباد شتافته و شمس الدین علی جمشید قارن حاکم
و کوتوال آن ولایت در خطر افتاده است . بنابر این شاهرخ در
جمادی الاخر سال ۸۱۰ بسوی جرجان شتافت . رئیس شورشیدن از مقابل او
بگریخت و بجانب رستم‌دار رفت . شاهرخ حکومت جرجان را نیز
بمیرزا الغ بیگ سپرد و از آنجا بخراسان و از خراسان بهرات آمد
و جمعی از امرا را که بطغیان برخاسته بودند مغلوب و مطیع
خود ساخت .

واقایع ماوراءالنهر و تصرف سمرقند - چنانکه سابقاً اشاره کردیم
حکمرانی سمرقند در دست میرزا خلیل سلطان بود . در سال ۸۱۱ بین
او و خدا داد حسینی که از امرای معروف آن زمان بوده است مخالفت
روز کرد و خدا داد عده را جمع آوری نموده بتسخیر ولایات ماوراءالنهر شتافت
و شاهرخ پس اطلاع بر این وقایع بنحیال تصرف سمرقند افتاد و در ذی‌قعدة
سال ۸۱۱ بجانب بادغیس حرکت کرد .

خلیل سلطان . امپایه‌یان خود از سمرقند خارج شده در نواحی شور
کشاردو زد و قبلا برای جلو گیری از خداداد حسینی دوتن از امرای خویش
را با سه هزار نفر سوار بجای گیری او فرستاد و چون این عدد کاری از پیش
نبردند خلیل سلطان خود متوجه دفع دشمن شد .

در این نوبت نیز سمرقند بابت منبزم شدند و خلیل سلطان
بقلعه ای پناهنده شد . چرت این خبر در باد غیس بشاهرخ رسید .
برای رعائی خلیل سلطان و دفع فتنه خداداد حرکت کرد . مقارن
همین ایام خداداد بخلیل سلطان دست یافت و شایع شد که خلیل
سلطان را خداداد بمغولستان برده . بنا بر این شاهرخ بسمرقند
وارد شد . خداداد برای جلو گیری از شاهرخ از خن مغول کمک گرفت
ولی همین لشکر کدکی بالاخره او را بواسطه حق ناشناسی از نهایی در آورده
مقتولش ساختند .

خلیل سلطان پس از قتل خدا داد از حبس فرار کرد و بجانب
آلات قلعه رفت و از آنجا بخدمت شاهرخ رسید . و شاهرخ حکومت
سمرقند و نواح آن را بمیرزا الغ بیک واگذار کرد و امیر شاه ملک
را در خدمت او گذاشت و در شعبان سال ۸۱۲ . بهرات مراجعت نمود
و از آنجا خلیل سلطان را با عده ارسرداران خود و ده هزار
لشکر مأمور ساخت که بعراق عجم رفته از مهالکی که میرزا میرنشاء
و میرزا عمر داشته آنچه را که میتواند تسخیر نماید . خلیل سلطان
نیز در سال ۸۱۲ برای انجام مأموریت خود بعراق حرکت نموده .

طفیان شیخ نور الدین و لشکر کشی شاهرخ بسمرقند - در زمان
حکومت الغ بیک در سمرقند شیخ نور الدین نامی با پچی که گرد خود
جمع آوری نموده بود . متوجه تسخیر سمرقند گردید . امیر شاه ملک در
این تاریخ در خدمت الغ بیک بود . بین شهر کش و سمرقند موضعی

را برای جلو گیری او محکم نمود اما زمانی نگذشت که مغلوب امیر شیخ نور الدین شد. شیخ نورالدین پس از این فتح بجانب سمرقند حرکت کرد ولی آرا نتوانست فتح کند. ناچار بترمد رفت و در آنجا امیر شاه ملک را بقتل آورد.

چون این اخبار بسمع شاهرخ رسید. میرزا بایسنقر را بمحکومت هرات گذارده و در محرم سال ۸۱۳. بار دیگر متوجه ماوراءالنهر شد. و پس از عبور از جیحون و پیوسین میرزا الغ بیک باو در حوالی قزل رباط جنک سختی بین طرفین در گرفت و فتح نصیب لشکر بان شاهرخ شد. و شیخ نورالدین متواری گردید. شاهرخ پس از دفع شیخ نورالدین بسمرقند آمد و یکی از سرداران خود را مأمور دستگیری او نمود و خود بهرات باز گشت. اما چون فتنه شیخ نورالدین کاملاً مرتفع نشده بود شاهرخ ناچار بار دیگر برای سرکوی او. ماوراءالنهر برگشت و در این نوبت او را مقتول ساخت.

شاهرخ پس از دست یافتن بر شیخ نورالدین بهرات آمد و از آنجا عازم زیارت مشهد طوس گردید و سپس متوجه تسخیر خوارزم شده آن مملکت را بتصرف خود در آورد.

مهمانته شاهرخ بشیراز برای دفع میرزاسکندر - هنگامی که شاهرخ مشغول تمشیت امور ماوراءالنهر بود یکی از شاهزادگان تیموری در جنک با قرا یوسف ترکان مقتول شد. همین علت شاه رخ همواره خیال فتح آذربایجان را در خاطر داشت اما بعلت وقایع خراسان و ماوراءالنهر از رفتن بآن دیار خود داری میکرد. تا سال ۸۱۷ که خبر استیلای قرا یوسف ترکان را بر آذربایجان و اران و عراق عرب شنید. الوقت بخمال تسخیر آن حدود افتاد و از هرات بهارندران و از آنجا متوجه آذربایجان شد. در ضمن راه

نامهٔ میرزا اسکندر حاکم فارس و عراق نوشت که او نیز با سپاه خود بشاهرخ پیوندند. میرزا اسکندر پس اطلاع بر مضمون نامهٔ شاهرخ بتصور آن که رفتن شاهرخ با آذربایجان ظاهری و مقصود اصلی او تصرف اصفهان است. فرستاده‌کان شاهرخ را ناسزا گفت و کمی بعد نام شاهرخ را از خطبه و سکه بیانداخت و عدهٔ را بولایات کابل و قندهار و غزنین و سیستان روانه داشت و حکم رانان آن حدود را باطاعت خود خواند. شاهرخ ناچار از رفتن آذربایجان صرف نظر کرده بری آمد و در بلوک خوار اردو زد. در همین موقع جمعی از باران میرزا اسکندر باردوی شاهرخ پیوسته و بار خبر دادند که میرزا اسکندر برای تصرف ساره عهده ای را مأمور آن حدود نموده است شاهرخ متوجه ساره شد. و پس از نجات دادن حاکمی که چندی قبل از طرف خود تعیین کرده بود برای سرکوبی قطعی میرزا اسکندر باصفهان شتافت. پس از رسیدن بهو فرسخی اصفهان عهده ای از سران سپاه میرزا اسکندر بدو پیوسته. میرزا اسکندر با سپاه خویش از اصفهان بیرون آمد. محاربه سختی اتفاق افتاد که در نتیجه آن شکست بهفت و متحضر گردید. شاهرخ اصفهان را محاصره گرفت.

چون خبر شکست میرزا اسکندر و محاصره اصفهان به شیراز رسید رؤسا و اعیان شهر با حاکمی که از طرف میرزا اسکندر در شیراز بود ساخته ، سکه و خطبه بنام شاهرخ خواندند و پس میرزا اسکندر را دستگیر نمودند - شاهرخ پس از اطلاع برای دستگیری میرزا اسکندر خود را برای ضبط اموال فارس و آوردن میرزا اسکندر به شیراز روانه نموده و خود بمحاصره

اصفهان مشغول شد .

محاصره آب شهر پنجاه روز طول کشید . عاقبت لشکر بان میرزا اسکندر از شهر بیرون آمده . باردوی شاهرخ زدند . در نتیجه جنگ سختی بوقوع پیوست و فتح نصیب شاهرخ شد . و بار دیگر میرزا اسکندر باصفهان گریخت ولی چون در این نوبت تاب مقاومت نداشت فرار کرده سپاهیان شاهرخ باصفهان داخل شده و بقتل و غارت پرداختند و غنائم بسیاری بدست آوردند . سپاهیان شاهرخ نیز از عقب میرزا اسکندر ناخته و دستگیرش ساخته و چشم او را میل کشیدند .

پس از این وقیع شاهرخ حکومت همدان و بروجرد و نهاوند و لرستان را به میرزا بابقرا پسر عمر شیخ سپرد و حکومت شیراز را به میرزا ابراهیم سلطان داد . و از فارس بیزد و از آنجا از راه کور قهستان عازم هرات گشت .

سفر دینگر شاهرخ بشیراز برای فتنه میز ابابقرا و استقرار پسر خود بحکومت شیراز اختلال امور عراق و فارس شاهرخ را بار دیگر مجبور بحرکت بحجاب عراق نمود . و چون خبر عزیمت او به میرزا بابقرا که در این تاریخ شیراز را تصرف کرده بود رسید . بدین آنکه متوجه دشمن گرده و بادر صدد چاره جوئی بر آید عملیات خود ادامه میداد و ابدآ تصور نمیکرد که شاهرخ متوجه شیراز شده باشد . چون شاهرخ بحوالی شیراز رسید میرزا بابقرا ناچار شده بایستقرا را واسطه نمود تا شاهرخ از تقصیر مشار الیه صرف نظر نماید . شاهرخ این امر را قبول نمود و میرزا بابقرا همراهی بایستقر بخدمت شاهرخ رسید و شاهرخ چنانکه تعهد کرده بود از کشتن او در گذشت و بابقرا را بقنده هار فرستاد . و فارس بار دیگر بتصرف شاهرخ در آمد . شاهرخ حکومت فارس را در این نوبت به میرزا ابراهیم سلطان داد و از آنجا بکرمان و از

طریق قصبه سبزجان بخراسان و از آنجا بهرات بازگشت
حرکت شاهرخ بطرف آذربایجان - چنانکه شهرخ از تمشیت امور
فارس آسوده خاطر شد. برای محاربه با قرا یوسف رکات و سرکوبی
او از طریق نیش بزر و سمنان و ورامین بجانب آذر بایجان
حرکت کرد - در ورامین لشکریان فارس و ولایات دیگر
بدو پیوستند .

قرا یوسف چون از توجه شاهرخ بسوی آذر بایجان مطلع گردید با سپاه خویش
از تبریز بقبضه ارجن آمد و با آنکه شاهرخ بدو پیغام داده بود که در صورت
واگذاری سلطانیه و شهر قزوین حکومت ترا برسمیت بر آذر بایجان و اران و
بغداد تا حدود روم و شام بيشناسم ولی قرا یوسف بعزت داشتن قوای
کافی زیر بار قبول این تکلیف نرفت و حتی سفر شاهرخ را محسوس
ساخت . بنا بر این شاهرخ عده ای از سپاهیان خود را مأمور
فتح قزوین نمود . حاکمی که از طرف قرا یوسف در آن
شهر بود آنجا را رها ساخته بسلطانیه رفت و جهانشاه پسر قرا یوسف
را از ورود لشکریان شاهرخ مطلع ساخت . جهانشاه ناچار بسلطانیه را گذاشته
فرار نمود . شاهرخ متوجه آن شهر گردید و میرزا ایسنقر را مأمور
تبریز کرد - و ابراهیم سلطان را بجانب مراغه روانه نمود . کمی
بعد شاهرخ بسلطانیه وارد شد و از آنجا وارد بیل رفت و سپس از
طریق دشت مغان و رودخانه ارس به قرا باغ قنغاز
داخل گردید .

فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید - شاهرخ پس از آن که
زمستان را در قرا باغ گذراند متوجه تبریز شده در این موقع باو
خبر دادند که بار احمد قرانات محدود گنجینه ساخته و شورش غریبی
بر پا نموده است . شاهرخ میرزا ایسنقر را مأمور دفع او نمود .

بار احمد قرا مان بگرستان فرار کرد و در قلعه اسفرزن متحصن شد - بایسنقر قلعه را محاصره گرفت و پس از چندی بار احمد تسلیم شد و قلعه اسفرزن بدست لشکریان شاهرخ افتاد .

پس از تسخیر اسفرزن سپاه شاهرخ متوجه فتح قلعه بایزید گردیدند و ظاهراً این قلعه مرکز ذخایر قرا یوسف بود . خلاصه آن که پس از زدو خورد بسیار و بایزیداری که از محصورین دیده شد با قبضه قلعه مزبور نیز مسخر گردید .

پس از تسخیر قلاع مزبور شاهرخ متوجه قلعه اخلاط شد و از آنجا به آرجیش و ملاخره پس از فیصل دادن کار آن حدوده بخیمال مراجعت به تبریز افتاد .

در بین راه با پسران قرا یوسف ترکان زدو خورد پراخته و پس از شکست دادن و متواری ساختن ایشان از راه خوی به تبریز آمد و از آنجا بسلطانیه و از سلطانیه بقزوین و از طریق خراسان بهرات مراجعت نمود . و مدتی در ماوراءالنهر زدو خورد و نمایش امور آنجا مشغول گردید .

حرکت شاهرخ بار دیگر بسوی آذر بایجان - چون شاهرخ از کار های ماوراءالنهر فراغت یافت بهرات بازگشت . در این موقع شنیده که میرزا اسکندر پسر قرا یوسف بار دیگر بمحدود آذر بایجان مسلط گردیده است . ناچار برای تنبیه او متوجه آذر بایجان گردید و در رمی چندی توفیق نمود تا سپاه فارس و زردکمران بهو ملحق شوند . سپس متوجه سلطانیه شد و از سلطانه بتبریز و از آنجا بسلماس رفت و در حوالی شهر اخیر نزاع سختی بین سپاهیان شاهرخ و میرزا اسکندر در گرفت و شکست نصیب میرزا اسکندر شد . شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر در سال ۸۳۲ بحساب قلعه النجفی متوجه شد ولی بگشودن آن قلعه موفق

نگریدید . و چون ساکنین قلعه اطاعت او را گرفت نهادند
از تسخیر آن صرف نظر نموده بجهت قراباغ رفت . پس گذراندن
زمستان در حدود قراباغ بهرات مراجعت نمود .

وقایع ایام اخیر سلطنت شاهرخ نیز غالباً بزود خورد گذشت و با
آنکه علت پیری بر او غالب کرد ، و مبتلاً بضعف مزاج بوه از پای نمی
نشست تا آنکه بالاخره بدرد معده مبتلا گردید و بهرات علت پس از
چندی یعنی در تاریخ ذی الحججه سال ۸۵۰ فوت کرد -

مدت حیاتش ۷۲ سال وزرای او عبارت بودند از :
مولانا جلالالدین لطف‌الله و مولانا صدرالدین ابراهیم و پسر او مولانا
محمد رعد دیگر نیز در این وزرای او بوده اند .

خصال شاهرخ - شاهرخ پادشاهی عادل بود و غالب ایام زندگانی
خود را بعبادت میگذرانید و بطوری که مورخین نقل میکنند هرگز
از جاده عدل و داد خارج نشد - شهر شهرمی که میرسید اول به
زبارت ابنیه و بقاغ متبرکه که مشرف میگشت و پس آن در صده دفع
خیم بر میآمد قلمرو حکمرانی شاهرخ عبارت بوده از : خراسان
- بلخ - بدخشان - ماوراءالنهر - جرجان - مازندران - عراق -
فارس - آذربایجان .

در زمان سلطنت او ولایات فوق معمور و آبادان بود و مردم در
رفاه امنیت و آسایش زیست مینمودند .

شاهرخ در امور ساختمانی ذوقی سلیم داشت و ابنیه بسیار و بقاع
خیر از قبیل مساجد و مدارس و بناطقات بساخت و بر آنها مستغلاتی
وقف نمود

از جمله ساختمان های زمان شاهرخ یکی قلعه هندوانست که از
زمان تسلط تیمور در حال خرابی باقی مانده بود . دیگر مدرسه و

خانقاهي که در داخل شهر هرات در مقابل قلعه اختیار الدین بنا کرده است و نیز باغ مفید را که در شمال شرقی هرات بوده است طرح ریزی نموده است در سال ٨١٨ به تعمیر قلعه اختیار الدین که بخصوص در زمان فتح خراسان تیمور آنرا ویران نموده بود پرداخت. در مطلع السعدین مذکور است که ٧٠٠ هزار نفر کارگر در آن کار میگرداند تا تمام شد. شاهرخ از سلاطین ابدال و سخی سلسله تیموریست. چنانکه در سفر اصفهان مبلغ صد هزار دینار نذر مزارات کرد و بفقرا نیز بدل نمود. و در اواخر سلطنت خویش شیخ نور الدین محمد مولانا شمس الدین محمد الالبوری را مأمور گردانید که بیت الله شده خانه کعبه را جامعه بیوشانند. شاهرخ با وجود نزاعهای فراوانی که در زمانی پادشاهیش اتفاق افتاد موفق شد که مناقشات این اولاد تیموری را تا حدی رفع کند و اعتبار و قدرت مملکتی را حفظ نماید ولی پس از فوت او در سال ٨٥٠ بلافاصله مملکت تیموری بقسمتهای کوچک و مجزا از یکدیگر تجزیه شد و بر اثر همین کیفیت صقویه و امرای شیبانی آنها را به ممالک خود ضمیمه کردند.

این نکته را ناگفته نباید گذارد که با وجود این پیش آمده خاندان تیموری از بین نرفت و شعبه از اولاد بابر از شاهزادگان تیموری دولت جدیدی در هندوستان تشکیل دادند که پیش اروپائیان بدولت مشغول کبیر اشتها را دارد و ما شرح این دولت را بطور مختصر در اواخر سلسله تیموری بیان خواهیم کرد.



پادشاهی میرزا الغ بیک

میرزا الغ بیک که محمد فرغای نامداشت از پادشاهانی است که بفضل و ادب و هنر پروری از سایر اولاد شاهرخ ممتاز و در عدل و داد نیز نظیر پدر بوده است. در علم ریاضی و نجوم دست داشت و غالب ایام خویش را با فضلاء و اهل علم و ادب بسر می برد. تولد او در سلطانیه قزوین بسال ۸۹۶ اتفاق افتاد. چونت بیازده سالگی رسید تیمور در گذشت و در سال ۸۱۴ بحکومت ما وراء النهر منصوب گردید.

در سال ۸۲۴ باسر او در وسط شهر سمرقند مدرسه و خانقاهی عالی ساختند. در زمان حکمرانی خویش نیز امر داد تا استادان کاردان و علمای نجوم آن زمان در شهر سمرقند رصدخانه بنا کردند و این رصدخانه بوسیله مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا مهین الدین کاشی تزئین داده شد. و تقویم آن عصر را از روی آن تعیین می کردند.

الغ بیک چون از فوت پدر مطلع گردید متوجه خراسان شد و اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه یافت و خراسان را فتح نمود ولی نتوانست آن را نگاهداری نماید بخصوص که میرزا عبداللطیف پسرش با او مخالفت برداشته بر سر قند مستولی شده بود و عاقبت کار بجائی رسید که در سال ۸۵۳ الغ بیک باسر پسر مقتول گردید. از وزرای مشهور او یکی خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی میباشد.

پادشاهی میرزا عبداللطیف

میرزا عبداللطیف پادشاهی کینه کش و انتقام جوی بوده است و پس از آن که پدر خود را بکشت در سمرقند به پادشاهی نشست و بتقلید خلفا در ایام جمعه بقرائت خطبه و امر ییشمازی مشغول شد. و چون جمعی از امرا و بزرگان را که در ملازمت او بودند بدون هیچگونه قصیری مقتول ساخت. سایر امرا نیز از او روگردان شدند و در باب استیصال او بایکدیگر شور نموده و بقتل او کمر بستند. و بالاخره در ربیع الاول ۸۵۴ در کمینگاهی نشسته و ملازمین او را متفرق ساخته سرش را از بدن جدا کرده و از مقابل طاق مدرسه الخ بیگی آویختند. مدت پادشاهی او ۶ ماه بود و بعد از قتل پدر بنا بر قول صاحب حبیب السیر این بیت را همیشه تکرار مینمود

پدر کش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش ماه نپاید
پس از قتل میرزا عبداللطیف بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبدالله
بسلطنت رسید ولی زمامداری او مدتی دوام نگرد و بعد از او میرزا سلطان ابوسعید
بتخت سلطنت نشست.

پادشاهی سلطان ابوسعید

سلطان ابوسعید نیز از جمله پادشاهان رعیت پرور و سلسله تیموری و اکثر اوقات خود را با سادات و علماء و مشایخ و فضلاء بسر میبرد است.

قلمرو حکمرانی او ماوراء النهر و خراسان و سیستان و ما زندران بوده است. ابوسعید از نوادگان میرانشاه بن تیمور و در زمان سلطنت الغ بیک در خدمت او بسر میبرده است. از اوایل جوانی خیال سلطنت در سر داشت. در سال ۸۵۳ که الغ بیک و میرزا عبداللطیف بخارا یکدیگر افتاده بودند. ابوسعید به همراهی و مساعدت ارغونیان خروج کرد و متوجه سمرقند شد. ولی کاری از پیش نبرده تا چار. بمنازل آرغونیان شتافت و پس از آن که میرزا عبداللطیف پدر را بکشت و پادشاهی نشست ابوسعید گرفتار و در سمرقند محبوس گردید. کمی بعد از حبس گریخته به بخارا رفت و هنگامی که میرزا عبداللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبدالله پادشاهی نشست سلطان ابوسعید نیز در بخارا خروج کرد. اعیان بخارا او را پادشاهی انتخاب کردند. بنا بر این ابوسعید متوجه تسخیر سمرقند شد. میرزا عبدالله چون از خیال او مطلع گردید جلو گیری او شتافت و پس از زدو خورد های زیاد عاقبت لشکران میرزا عبدالله غالب آمدند و ابوسعید در ماوراء النهر متواری مشغول جمع آوری سپاه شد در این نوبت میرزا عبدالله خود متوجه ابوسعید گردید ابوسعید از جانب خود رسولی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاهی الس جوچی را داشت فرستاده کمک خواست ابوالخیر بالشکران خویش با ابوسعید بیوست و هر دو متوجه سمرقند شدند میرزا عبدالله برای جلو گیری از آنها سپاهی فراوان حرکت داد و پس از محاربه سختی که این طرفین اتفاق افتاد دفتح نصیب ابوسعید شد و میرزا عبدالله فراری و متواری گردید و اسبش در کل ولای فرو رفت و اسیر شد و بحکم ابوسعید در سال ۸۵۵ او را کشتند.

ابوسعید چون میدانست که اگر با سپاه مغول بشهر سمرقند وارد شود. آن شهر از قتل عام مصوب نخواهد ماند. ناچار بکه و تنها بشهر آمد و بر تخت جهانداری بنشست. و برج

و باروهای شهر را مستحکم کرد و بسپاه ابوالخیر خان پیغام فرستاد که مراجعت نمایند.

ابوسعید چون بر سریر حکمرانی مستقر گردید قاتلان میرزا عبداللطیف را سیاحت کرد و پس از ۷ سال ماندن در ماوراءالنهر بخراسان رفت و تا سرحد عراقین و بتصرف خود در آورد و پس از مدتی بجانب عراق و آذربایجان روی آورد و قرا باغ و آران را ویران کرد و بالاخره در سال ۸۷۲ بدست امیر حسن بیک کشته شد.

وزرای او عبارت بودند از خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا امیر سهر قندی و خواجه نعمت الله قهستانی و مولانا فتح الله تبریزی :

پس از فوت ابوسعید احمد و محمود سلطنت رساندند .

پادشاهی احمد

سلطان احمد در سال ۸۵۵ در سمرقند متولد شد و پس از آنکه سلطان ابوسعید بخراسان مسلط شد حکومت آن ناحیه را بدو واگذار کرد و یکی از امرای کاشغر را با تانگی او معین نمود و این شاهزاده در تمام مدت حیات ابوسعید در سمرقند و بخارا حکومت میکرد و بعد از واقعه قرا باغ بعزم نسخر ولایات خراسان از آب جیحون عبور نموده و چون با زرخون رسید و خبر استلای سلطان حسین میرزا را بر آب دبار شنید بشمر قند بازگشت .

وقایع مهم زمان سلطنت او نزاعهاست که بین او و

برادش اتفاق افتاده و در اغلب آنها فتح نصیب سلطان احمد بوده است .
دیگر از وقایع مهم زمان حکمرانی او خیال نسخه اندیجان بوده
ولی چون نتوانست آن شهر تصرف کند . با ظهیرالدین محمد بابر که
بعد از فوت پدر با مارت نشسته بود صلح کرد . وفات سلطان
احمد در سال ۸۹۹ اتفاق افتاد .

پادشاهی محمود

سلطان محمود در سال ۸۵۷ متولد شد . مردی دلیر و شجاع و
سخنی و بسیار زیرک بود . در موقع فوت سلطان ابوسعید در هرات بود
و چون حاکم قلعه اختیارالدین راه طغیان پیش گرفت
ناچار با جمعی از نزدیکان خویش متوجه سمرقند شده بسطغان
احمد پیوست و مدتی آن دو با یکدیگر بیک زندگی و موافقت بسر
می بردند ولی بالاخره پس از مدتی سلطان محمود بعنوان شکار
با جمعی از نزدیکان خویش طرف حصار شادمان رفت . در آنجا
بنخپال سلطنت افتاد و حوزه حکمرانی خود را در ولایات ترمذ و
جفانیان و ختلان و بدخشان و تا حوالی هندوکش رسانید و
چون چند نوبت با کفار آن حدود بجهاد پرداخت . باینجهت
بسلطان غازی معروف گردید .

پس از آنکه سلطان احمد در سال ۸۹۹ در سمرقند وفات
یافت . بخواهش امرا و اعیان سمرقند بآن دیار شتافت و در آنجا
نیز بسطنت رسید و جمعی از شاهزادگان تیموری را که بنخپال خود
سرمی افتاده بودند مقتول ساخت و چون او فاسد الاخلاق بود

ارکان دولت او بفسق و فجور پراختند و دست تعدی بحال مردم دراز کردند. سمرقندیان از این حرکات زشت ناراضی بودند ولی چیزی نگذشت که سلطان محمود در سال ۹۰۰ در گذشت

دوره هرج و مرج و انقراض

سلسله تیموری ماوراءالنهر (۹۰۰-۹۰۶)

پس از فوت سلطان محمود یعنی از سال ۹۰۰ تا ۹۰۶ دوره فترت و هرج و مرج پیش آمد و عقباً سلسله امرای تیموری ماوراءالنهر را امرای شییبانی بر انداختند بدین ترتیب.

در موقعی که سه پسر محمود آخرین سلطان تیموری ماوراءالنهر بر سر باقیانده ممالک اجدادی نزاع میکردند. سلسله جدیدی بظهور رسید که تمام امرای ماوراءالنهر را از میان برد و دولتی قوی بجای هرج و مرج در آن خطه تشکیل داد.

این سلسله را ازبکان نخست تحت ریاست محمد شییبانی که آخرین امیر لشکر کش معتبر از خاندان چنگیز است بوجود آورده (قلمرو خاندان شییبانی ناحیه ازبک نشین بین انهار ارال و چو بوده است) که از حدود ۱۲۲۶ تا ۱۶۵۹ خان قیومن و از ۱۵۰۰ تا ۱۸۶۸ امیر بخارا و خان خیوه بوده اند.

در سال ۱۱۴۰ یعنی موقعی که باتو بمجارستان حمله برد برادرش شییبان با او بود و چون از خود کفایت و لیاقتی بروز داد باتو نه تنه او را عنوان پادشاهی مجارستان که فقط مقام اسمی اود داد بلکه مساکن یکمده از قبایل شمالی را بار و گذار کرد.

بعد از انقراض خاندان بانو چند نفر از خاندان شیبانی بمقام خانی کل رسیدند و در دوره دوم ایام منازعات خاندانهای متاجهم یعنی بعد از طرد لغتمش خان نمایند. مهم قبایل مذکوره خاندان شیدانی بوده اند. شعبه اصلی خاندان شیبانی در اردوگاه اولیه خود ماندند و عنوان ترزهای تیومن را پیدا کردند. و اگرچه تا ۱۶۵۹ میلادی یعنی ناموقی که قبایل قلموق مساکتشان را متصرف شدند وجود داشتند ولی مدتها قبل از این تاریخ اعتبارشان از دست رفته و فقط اسمی از ایشان بز جای مانده بود. از این شعبه مهم ترین کسی که اهمیت داشته است پولاد پسر منگوتیمور است که یکبار هم بمقام خانی کل رسیده است و دو پسر پولاد ابراهیم و عرب شاه بترتیب جدخانان بخارا و خانان خوارزم و خیدوه برده اند خانان اول را محمد خان شیبانی نواده ابوالخیر خان تأسیس کرد و ابوالخیر خان خود نواده ابراهیم است که در ۱۵۰۰ میلادی میزیسته. خانان بخارا را نیز مدتها وجود داشتند تا کائوفومان Caofo-man سردار روس آن را در سال ۱۲۸۵ هجری (۱۸۶۸ میلادی) تحت تبعیت روسیه در آورد.

عربشاه مؤسس خانان خیدوه پس از مرگ محمد شیبانی ظاهراً در حدود ۹۲۱ هجری تمام ماوراءالنهر را بقوه قهریه به تصرف خود آورد و فرزندان او تا این اواخر بخانان خیدوه معروف بودند ولی از تاریخ ۱۲۸۹ هجری (۱۸۷۲ میلادی) بعد دولت روسیه ایشان را تحت تبعیت خود در آورد.

این شعبه ابتدا در سبیری ساکن بودند و در ناحیه بتومن سمت امارت داشتند. يك قسمت عمده از این شعبه تحت سرکردگی محمد شیبانی ماوراءالنهر کوچ کردند و امرای تیموری

را از بین برده. دولت از بکان را تأسیس نمودند و این دولت که خانان بخارا و خدیوه شاخه هائی از آن بودند تا تصرف این دو قسمت بدست روسها وجود داشت .

از بکان تحت امر چند سلسله بر ماوراء النهر مستولی شدند :
یکی امرای شیبانی که در تمام قرن ۱۱ هجری این خطه را تحت حکومت خود داشتند ولی خوارزم را خانان این ناحیه که نیز از اولاد شیبان بودند و خراسان را صفویه از تحت حکومت ایشان بیرون بردند .

سلسله دیگر امرای جانی است که ایشان راهشت ترخانی نیز میگویند . این سلسله هم که از پیشوایان امرای شیبانیند در قرن یازدهم بر ماورا النهر که بتدریج از وسعت آن کاسته میشد حکومت داشتند .

سلسله سیم امرای منگیت اند که بواسطه وصلت با خاندان شیبانی معروف شده اند و این سلسله خانان بخارا را که بر اثر قدرت پیدا کردن خانان خوقند و ظهور نواحی مستقلی چند مثل تاشکند و اوراتیبه و غیره و استقلال یافتن امرای شرانی در افغانستان کوچک شده بود متصرف شدند و بخارا و خدیوه و خوقند همگی در فواصل سنوات ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲ مسخر دولت روسیه گردیدند

سلسله سیم
امرای منگیت
تأسیس شد



شجر نامہ سلسلہ تپہوڑی

شمارہ ردیف	اسامی	سال ہجری	سال میلادی
۱-	آیمور	۷۷۶	۱۳۶۹
﴿ سیور قہنی کہ اسماخان بود از ۷۹۰ تا ۸۰۰ ﴾			
۲-	خلیل	۷۸۰-۸۱۲	
۳-	شاہرخ	۸۰۷	۱۴۰۴
۴-	الخ بیک	۸۵۰	۱۴۴۷
۵-	عبداللطیف	۸۵۳	۱۴۴۹
۶-	عبداللہ	۸۵۴	۱۴۵۰
۷-	ابوسید	۸۵۵	۱۴۵۲
۸-	احمد	۸۷۲	۱۴۶۷
۹-	محمود	۸۹۹	۱۴۹۳
۱۰-	دورہ ہرج و مرج	۹۰۰-۹۰۶	۱۴۹۴-۱۵۰۰



امپراتوران مغول هند

ظهير الدين محمد بابر مؤسس سلسله امپراتوران كبير مغول در هند پسر عمر شيخ بن سلطان ابو سعيد محمد بن جلال الدين ميرانشاه بن امير نيموراست كه در ۸۸۸ در فرغانه كه پدرش در آنجا حكومت داشت تولد يافته بود. و چون از كان شيباني در حدود ۹۱۰ (۱۵۰۴ ميلادی) او را از ولايت اجدادی پرووت راندند بابر بافغانستان آمده آن ناحیه را تحت امر خود در آورده. بدخشان را در ۹۰۹ - كابل را در سال بعد و قندهار را در ۹۱۳ مسخر كرد و عازم فتح هند گردید.

بابر چند سال در تهیه فتح هند كوشید تا آنكه در تاريخ ۹۳۲ موقفي كه خود را با انجام خيال ديرينه قادر يافت بر ياست لشكرمان ترك كه خود ایشان را مغول ميخوانند بجله كه پنجاب حمله برد و شهر لاهور را متصرف شد.

در تاريخ ۷ رجب ۹۳۲ بابر قشون سلطان ابراهيم نویدی پادشاه دهلي را در جلگه تاريخی پانزیت مغلوب ساخت و بر اثر این فتح دهلي واگره را گرفت و بر تمام شمال هندوستان از شط سند تا سواحل بنگاله تسلط يافت.

بابر در سال ۹۳۷ يعني قبل از آنكه مالك بنگاله و كجرات و غيره را تسخير كند و بحدود دكن تجاوز نماید فوت كرد. پس از فوت بابر پسرش همايون با اینکه ۱۹ سال بيش نداشت. مصمم تكميل فتوحات پدر شد ولي قدام او در تسخير ملك كجرات وغيره عقیم ماند. و افغانه بنگاله بسرداری سره باند ببری مثل شير شاه كه سلطنت برار را بعهب يافته بود بازحت لشكریان همايون را بطرف

مغرب عقب زدند و بالاخره شیر شاه بعد از فتح قطعی که در محل قنوج نصیب او شده بر تمام هندوستان با تثنای کجرات استیلا پیدا کرده و همایون بسند و بعد بایران پناهنده گردید .

همایون بعد از پانزده سال بعزم تحصیل مملک از دست رفته بهند بر گشت و چون بعد از مرگ شیر شاه اتفاق در کارها پیش آمده بود همایون در سال ۹۶۲ دهلی را مجدداً تسخیر نمود ولی سال بعد مرده و پسر ۱۵ ساله اش اکبر شاه بنامه فتوحات پدر را گرفت و زمانی بعد هندیهارا نکت داد . و باینکه جوان بود خود زمام کارها را در دست گرفت . دهلی و اگره را فتح کرد و پس از آن ولایت راجپوتانا و کجرات و بنکاله را مطیع ساخت و کشمیر و قندهار را ضمیمه ممالک خود نمود .

دیگر از سلاطین معتبر گورکانی هند اورنگ زیب سیمین امپراطور مغول هند است که قسمت مهمی از شبه جزیره دکن را تصرف کرد . ممالک اورنگ زیب موقعیکه در سال ۱۱۱۸ او فوت کرد شامل تمام هندوستان جز قسمت جنوبی شبه جزیره دکن بود ولی بازمرك او قوام دولت مغول در هم شکست . چه جانشینان او غالباً ضعیف النفس و عیش بودند و در مقابل اقوام تازه نفس سیخ و جات و مراته مقاومت نمیتوانستند .

استیلای نادر شاه بر هند در سال ۱۱۵۱ (۱۷۳۸ میلادی) و احمد خان درانی در ۱۱۶۲ (۱۷۴۸) و ۱۱۷۱ (۱۷۵۷ میلادی) علامت ضعف این دراک بود و ۵۰ سال بعد از مرگ اورنگ زیب طایفه مراته در جنوب اقتدار کلی بهمژسالتند و لشکریان ایشان از طریق کجرات تا نزدیکی دهلی پیش آمدند و فقط سلسله جدید التاسیس نظام دکن توانست مدتی در مقابل ایشان بایستد .

را حبیوتها نیز از تحت اطاعت امپراطور مغول بیرون آمدند .
 و سیخ‌ها پنجاب را از افغانه گرفتند . وجاتها در اگره مستقل شدند .
 بنگاله بصورت مملکت علیحده درآمد و در کاکته و مدرس
 و بهائی قسمت های کوچکی را که پانی هند شرقی مالک گردید .
 البته در اینجا غرض ذکر پیشرفت های کمپانی نیست . همین
 قدر باید دانست که بعد از جنگ پلاسی Plassey در
 ۱۱۷۰ (۱۷۵۷) میلادی بوگسار Buxar در ۱۱۷۸
 (۱۷۶۲ میلادی) دولت امپراطوران مغول هند در حقیقت از میان رفت .
 اگر چه عنوان اسمی ایشان تا ۱۲۷۵ هجری باقی بود .
 سه نفر امپراطور آخری این سلسله از دولت انگلیس مستمری می گرفتند و
 پهلادشاه ثانی بعد از آنکه از سلطنت دست کشید و در شورش هندیان
 مداخله کرد برنگون تبعید شد و در آنجا بسال ۱۲۷۰ (۱۸۷۲ میلادی)
 فوت کرد .

دبیات ایران در زمان سلسله گورکانی

۱ - مقدمه

امیر تیمور تا پیش از سال ۷۹۷ هجری مملکت داری نداشت و بعد از آن
 هم بیشتر توجه او بسوی ممالک مارراء لنهر و اقصى نقط خراسان بود و
 همین جهت مانند سلاطین مغول ایران کوشش نمیکرد که
 در این مملکت اساس سلطنت خود را استوار کنند . و در ناری که
 از عمال ایرانی مرکب باشد ترتیب دهد .

یگانگی رابطه معنوی او با ایران این بود که زبان فارسی را میدانست و چرت نسبت به بعضی از مشایخ ایرانی زبان خود ارادت داشت تا درجه نسبت مردم ایران مدارا میکرد.

چنانکه از جوی و منشی که در یورش های او بر تمام ملک وارد آمد، از آن که اداره مسون و محفوظ ماند پس از آنهم از سال ۷۹۷ تا ۸۰۷ پیش از سال امیر تیمور هم نکرد و چون درگذشت آن همی از اشعار ایران از او بجا ماند.

پس از امیر تیمور پسران ساهرخ سلطنت رسید و او چنانکه اداره مسون بود، پسران ساهرخ پسر مردی بکریم نفس و خوش رفتار بود و زبان و ادبیات ایرانی دوست میداشت مخصوصاً چون تعصبی نسبت به خاندان خود داشت واقف بود که تاریخ سلطنت پدرش را بزبان پارسی بنویسند و به همین جهت همانطور که در زبان مغول مورخین فارسی زبان پیدا شدند، در آغاز قرن نهم نیز یگانه مورخینی ظاهر گشتند که بزبان فارسی تالیفات کردند، و عمده آنها گتبی است که در شرح فتوحات و نفاخر سلسله گورکانی مخصوصاً شخص تیمور نوشتند.

پس از ساهرخ در ۸۵۰ میرزا الق بیگ پسر او با سلطنت ایران رسید، و چرت او از جوانی میل و رغبت بسیار بر ناشیات و نجوم داشت، همیشه در پرورش علماء و منجمین کوشش میکرد و همین جهت در دربار او علماء ریاضی و نجوم پیدا شدند.

بعد از الق بیگ با پسر میرزا و ابوسعید و سلطنت حسین میرزای باقرا و بدیع الزمان در ایران حکمرانی کردند و اغلب میدان ایشان و شاهزاده کان مغول زدر خورد بود.

از میان شاهزادگان تیموری کسی که بیشتر تالیفات فارسی خدمت کرد، سلطان حسین میرزای باقرا است که بشمار فارسی و ترکی شوق داشت.

و عهده تشویقی که در زمان او از شعرای ایران شده است بواسطه شوق مفرطی بوده است که وزیر مشهور او امیرعلی شیرنوائی با ادبیات فارسی ترکی داشته و بهین جهت در بار سلطنت حسین میرای باقرا (۸۷۲ - ۹۱۱) همیشه میعاد ادباً و شعرای معروف ایران بود و عهده آثار ادبی مهم ایران در قرن نهم از پرورش بافتنکاف این دربار است. چنانکه میتوان گفت پس از دربار صلاحیته دیگر محیطی برای پرورش ادبیات ایران با اهمیت دربار سلطنت حسین میرزای باقرا نبوده است.

در قرن نهم گذشته از ادبیات خط و تذهیب و نقاشی نیز در ایران به مقام ارجحندی رسید و مقدمه صنایع ترکی که از این حیث در زمان صفویه پدیدار شد همان دربار امرای گرو کافی است. بهترین مشرق خط باسنقر میرزا از شاهزادگان تیموری است که خود خوش نویس مشهوری بوده است.

تذهیب و نقاشی که در زمان مغول در ایران رواجی پیدا کرده بود در زمان آل تیمور در قرن نهم به منتهای کمال رسید. مخصوصاً در هرات استادان ترکی پیدا شدند که شاگردان زیر دستی تربیت کردند و پایه ترقی این دو صنعت در زمان صفویه از همان زمان است.

نظم و نثر پارسی در قرن نهم در بزوال گذاشت: در نظم غزل سرایان بتقلید از شعرای معروف قرن هشتم بسیار پیدا شدند ولی هیچیک از ایشان قدرت و توانائی شعرای معروف قرن هشتم را نداشتند.

تنها در میان آنها میتوان گفت نورالدین عبدالرحمن جامی سبک جدیدی در نظم پارسی آورد اما در نثر سبک مخصوصی که در دوره مغول در ایران پیدا شده بود در عهده آن متعلق نویسی و اکثر استعمال کلمات و لغات عرب

سیاق تاریخ معجم و تاریخ وصاف بود در قرن مهم بترك ماند و بحاجی آن سبك دیگری پیدا شد که مخترع آنرا میتوان ملاحسین کاشفی و اعظهروی دانست . و آن سبك مخصوصی است که تا اواخر دوره صفویه در کمال قدرت خود باقی بوده است

اساس این سبك بر استعارات و تشبیهات و کنایات بسیار قرار گرفته و از حیث الفاظ با سبك دوره مغول اختلاف کلی دارد و از آن غلظت و تکلف در لغات عرب عاری است .

۲ نشر نویسان دوره تیموری

بیشتر کتب نثری که از نویسندگان دوره تیموری بحاجی مانده است کتب تاریخ است که پیش از آنها بسبك مخصوصی تهیه شده که بر استعارات و کنایات میباشد - مهم ترین نثر نویسندگان دوره تیموری بقرار ذیلند :

۱- نخستین کتابی که از این دوره در دست است کتابی است باسم تزوك تیموری که ظاهراً مجموعه یادداشتهای شخصی امیر تیمور میباشد . این کتاب را با خود تیمور و یابکی از اتباع او بترکی جغتائی نوشته و نگارند، اصلی آن معلوم نیست ولی ترجمه فارسی آن از ابوطالب حسینی میباشد .

۲- شمس الدین محمد بن فخر اصفهانی معروف بشمس فخری - این شخص که در اشعار خود بتمخری تخلص مینموده مؤلف کتابی است باسم معیار جمالی که آن در سال ۷۴۵ بانام رسانده . این کتاب شامل ۴ قسمت است :

رابع اول آن در قوانین . ربع دوم آن در عرض و اقسام شعر . ربع

- سیم در محسنات کلام . ربع چهارم در لغت .
- ۳ - متین الدین علی یزدی - مؤلف کتاب مواهب الیهی است در تاریخ آل مظفر تا سال ۷۶۷ -
- ۴ - شیخ فیخر الدین ابو العباس احمد شیرازی - که مؤلف کتاب شیراز نامه در تاریخ شیراز میباشد -
- ۵ - نظام الدین شامی - مؤلف تاریخی است در احوال تیمور .
- ۶ - شرف الدین علی یزدی - مورخ مشهور و استاد فاضل و یکی از بزرگان و علماء و دیران قرن نهم بوده است عمده تألیفات او تاریخ ظفرنامه معروف تیموری است که آن را در سال ۸۲۸ بنا بر خواهش میرزا ابراهیم سلطان پسر میرزا شاهرخ تألیف نموده و چنانکه سابقاً اشاره کردیم تاریخ تألیف ظفرنامه از این عبارت صنف فی شیراز برمیآید .
- ۷ - احمد بن حسین بن علی کاتب یزدی - مؤلف کتاب جدیدی است در تاریخ - زد که آنرا بنام میرزا جهانشاه قراوقینلو تألیف کرده است
- ۸ - خواجه نورالدین لطف الله معترف بحافظ ابرو - مؤلف کتاب زبدة التواریخ است که ظاهراً در سال ۸۲۸ شروع بتألیف آن نموده است
- ۹ - فصیحی خوافی - صاحب تاریخی است . ما-م مجمل فصیحی که شامل تاریخ عالم از خلقت تا ۸۴۵ میباشد
- ۱۰ - کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی . این شخص از طرف شاهرخ بسفارت بدر هندوستان رفت . از تألیفات مهم عبدالرزاق کتاب مطلع السعدین است که در ۸۸۰ تألیف آن تمام شده و شامل دو جلد است :
- جلد اول - از ولادت ابوسعید . هادر شاه مغرل تا جلوس سلطان حسین در سمرقند
- جلد دوم - از جلوس شاهرخ تا جلوس ابوالفازی سلطان نجین

۱۱ - مهین الایمن محمداصفزائی - ابن شخص مؤلف کتاب
روضۃ الحیات فی اوصاف مدینة الہرات است کہ شامل تاریخ
ہرات میباشد .

۱۲ - محمد بن خانو نیشاہ بن محمود معروف بہ میرخواند - صاحب کتاب
روضۃ الصفا فی سیرۃ الانبیاء والملوک والخلفاء کہ از معروف ترین کتب
زبان فارسی میباشد

۱۳ - غیاث الدین بن ہمام الدین ملقب و معروف بہ خواند میر - مؤلف دو
کتاب در تاریخ است :

۱ - حبیب السیر فی اخبار افراد بشر - کہ شامل سه جلد میباشد
۲ - خلاصۃ الاخبار فی بیان احوال الاخیار کہ مختصری است ارتاربخ از
بدو خلقت تا سال ۹۰۵

۱۴ - امیر دولت شاعرن علاءالدولہ بختی شاة قاضی سمرقندی - مؤلف
کتاب مشہور تذکرۃ الشعرا . معروف بہ تذکرۃ دولتشاہی کہ در
سال ۸۹۲ بانہام رسیدہ است .

۱۵ - امیر نظام الدین علیشیر معروف بنوائی - از امرای معروف
در بار آل تیمور و وزیر مشہور سلطنت حسین میرزا بایقرا کہ
در سال ۹۰۷ رحلت کردہ است .

این شخص بزبان ترکی چہار دیوان غزلیات و ۵ مثنوی
بسیاق خمسہ نظامی دارد .

در شعر فارسی نیز دست داشته و صاحب چند تألیف معروف از قبیل
نظام الجواهر ، لسان التامیر ، تذکرۃ الشعرا ی ترکی ، سراج المسلمین ،
محبوب القلوب و از ہمہ معروف تر کتاب مجالس النفاہس کہ در ۸۹۶
تألیف کردہ است

۱۶ - سلطان حسین میرزا بایقرا - از شاہزادگان معروف تیموریات

که از ۸۷۲ تا ۹۱۱ بر يك قسمت از مشرق و شمال شرقی ایران حکمرانی داشته - این شخص هنر پیشه ، خرد پرور و ادیب و شاعر نواز بوده است .

در بار او در هرات ملجاء شعرا و علمای زمانه بود . چه او و چه وزیر معروفش نظام الدین علی شیراز دستگیری و ترویج شعرا و ادبا و نویسندگان بزرگ چون میر خواند و دولتشاه سمرقندی و معین الدین امنزاری و خواند میر و نورالدین عبدالرحمن جامی و هلالی جغتایی و ملاحسین کاشفی هروی کوتاهی نکردند . و همین جهت نظام و نثر پارسی در زمان او اوجی در باه گرفت و بمقام ارجمندی رسید و شعرا و نویسندگان بسیار پیدا شدند . در بار او آخرین عطف فضل برووی در ایران بوده است .

در نظام و نثر فارسی دست داشت . در شعر حسینی تخلص میکرده و غزلیات نیز می سروده است . در نثر کتابی از او باقی مانده . اسم مجلس العشاق که بین ۹۰۸ و ۹۰۹ تالیف گردیده است . این کتاب از حیث نثر پارسی در غایت روانی و دل آشوبی است ولی چیزیکه در آن شگفت است اینست که این کتاب را در ترجمه احوال و شرح معاشقت ۷۰ نفر از مشاهیر اسلام از هر طبقه از قبیل ائمه و اولیاء و فقها و شعرا و علماء نوشته است که بزعم او عاشق پیشه بوده اند و همین جهت ملزم بوده است که معاشقانی برای ایشان قائل شود و اگر هم چیزی در کتابی نیافته ظاهراً از خود جمع کرده است و بنا بر این میتوان گفت که کتاب او اعتبار تاریخی ندارد .

۱۷ - کمال الدین حسین بن علی واعظ هروی معروف بملاحسین کاشفی - از معروفتر بن رجال عصر خود بوده و مجالس ذکر و

موعظت او خردبار بسیار داشته است . در بیان زبردست و در
 بعضی علوم از قبیل اخلاق و سلوک و تصوف و فقه و تفسیر و تاریخ کامل
 بوده و صاحب تالیفات بسیار است در زبان فارسی که عمده
 آنها عبارتست از :

۱ - کتاب روضة الشهداء - که مخصوصاً در زمان صفویه
 در مجالس ذکر و محرابیت در منابر میخواندند و مردم میگریستند
 و اصطلاح روضه خوانی ظاهراً از همین جااست .

۲ - اخلاق محسنی - که تالیف آن در سال ۹۰۰ تمام
 شده و کنایی است در اخلاق بسبک اخلاق ناعری خواجه نصیرالدین
 طوسی .

۳ - انوار سهیلی - که اصل آن همان کلیله و دمنه
 مشهور است .

۴ - کتاب مواهب علییه - در تفسیر افارسی و کتب متعدد دیگر .
 ۱۸ - فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی مشهور بصفی - ابن شخص
 پسر حسین کاشفی میباشد و کتاب مفصلی در شرح احوال مشایخ
 نقشبندییه تالیف کرده است . نام رشحات عین الحیات .

۱۹ - جلال الدین محمد دوانی پسر سعدالدین اسعد دوانی معروف بعلامه دوانی
 از بزرگانی علمای ایران است . در حکمت و اخلاق و فقه و حدیث و کلام
 و منطق و تفسیر دست داشت و مخصوصاً در فقه و حکمت از مشهور علمای
 اسلامست . از جمله کتب معروف او زبان فارسی کتاب لوامع الاشراف
 فی مکارم الاخلاق است که معروف باخلاق جلالی . میباشد و دیگر حاشیه
 بر شرح تجرید از او باقی مانده است :



٣- عرفا و متصوفین دوره تیموری

مهمترین عرفا و متصوفین دوره تیموری عبارتند از :

- ١- کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی - مؤلف کتاب جواهر الاسرار و ظواهر الانوار که در شرح مثنوی مولانا جلال الدین رومی نوشته است .
- ٢- نور الدین عبدالرحمن بن احمد جامی از جمله فضلاء ادبای و شعرای معروف و مشهور قرن نهم . عمر او همیشه در درس و بحث و تألیف میگذشته است . و یکی از اعظم شعرای درجه دوم ایران است . در نظم و نثر فارسی آثار بسیار دارد . در نثر نویسنده بسیار زبردستی است و از تمام تعقیدات و تکلفاتی که معاصران وی در نثر فارسی بکار برده اند عاریست و کلام او در غایت لطف و روانی و از این حیث بنویسندگان بزرگ قرن ششم و هفتم شبیه است .

اما در شعر جامی دارای دو سبک مختلف است بدین ترتیب :
 که در قصیده، و غزل مطالب حکمت و عرفان را با هم آمیخته و سبک مخصوصی بوجود آورده است که گاهی کلمات او در نهایت روانی و گاهی بواسطه کثرت اصطلاحات حکمت و عرفان از فهم عامه مردم دور است . ولی در مثنوی از مقلدین سبک نظامی است . با این تفاوت که مضامین حکیمانه و عارفانه را در سبک نظامی وارد کرده است .

کتاب نثر جامی ، زبان ، فارسی و تازی و در علوم مختلف از قبیل تصوف ، حکمت ، تفسیر ، حدیث ، فقه و کلام است . و مهمترین آنها بدین قرار است :

- ۱- صفحات الایمانی ۲ - شواهد النبویه ۳ - اعتقاد الالهيات
- ۲- تفسیر سوره فاتحه ۵ - شرح مخزن الاموار نظامی ۶ - لواعج
- ۷- شرح دیباچه شوی موعوم به فی نامه .
- ۸- رساله در ترجمه حال جلال الدین رومی و خواجه یارساو
عبدالله انصاری .
- ۹- تاریخ صوفیان و تحقیق مسالك آنها .
- ۱۰- منشات که جمعه . کاتب جامی است
- ۱۱- شرح قافیه ابن حاجب .
- ۱۲- رساله در عروض و قافیه .
- ۱۳- نقد النصوص در شرح نصوص نقی الفصوص - که مختصر است
از کتاب فصوص المحکم معنی الدین عربی ر مؤلف خود از کتاب
خوبش خلاصه کرده و جامی شرح فارسی در آورده است .
- ۱۴ - بهارستان جامی این کتاب در حکایات و امثال به
تقلید کلمات سعید است که جامی از برای فرزندش ضیاء الدین یوسف
نوشته و در ۹۰۸ آن را تمام کرده است .
اما کتب شعر جامی بدو سلسله تقسیم است :
سلسله اول - مثنویات است که شامل ۷ مثنوی است .
سلسله دوم دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات جامی میباشد
- ۳- شاه نور الدین سید نعمت الدین سید عبداللہ بن محمد بن عبداللہ معروف
بشاه ولی پادشاه نعمت اللہ ولی - نسب شاه نعمت اللہ پشانزده پشت به
امام محمد باقر منتهی میشود . این شخص در حلب متولد شده و چون
مادرش از شبانکاره فارس بوده است در ایران متوقف گردیده و در
اواخر عمر در ماهان کرمان بسر میبرد تا اینکه سن ۱۰۲
سالگی در ماهان رحلت کرده است و از آنجا که سلطان

شهاب الدین احمد بهمنی، پادشاه هندوستان، باو ارادت داشته کسی را، ماهان فرستاده و نهای معظمی بر سر خاک او ساخته و موقوفات بسیار برای آن بر قرار کرده است. این ساختمان هنوز بحجا و یکی از بناهای مهم ایران میباشد. شاه نعمت الله یکی از رجال بزرگ ایران و از معارف اولیاء متصوفین است. شاه نعمت الله مؤسس سلسله مخصوصی از عرفاست که بمناسبت نام او بسلسله نعمت الهی معروف و هنوز جمعی کثیر در ایران پیروان او هستند.

شاه ولی در زمان خویش از بزرگترین مردم زمانه بود و کرامت بسیار در حق او نوشته اند و مقام وی در کتب عرفا بتفصیل ضبط شده است و عدّه مؤلفات او را بزبان پارسی و عربی بیش از ۳۰۰ دانسته اند.

شاه نعمت الله در شعر پارسی نیز در میان عرفا مقامی بزرگ دارد و قصائد و غزلیاتی عارفانه سروده است که در بعضی از آنها بیشکوهها کرد که مردم ایران همواره بدان متعقد بوده اند. ع - سید معین الدین علی بن نصر بن هرون بن ابوالقاسم تبریزی - معروف بقاسم انوار، پادشاه قاسم انوار از اولاد امام موسی کاظم بود. و در سراب تبریز متولد شد. در جوانی مرید شیخ صدرالدین موسی اردبیلی پسر شیخ صفی الدین اسحاق بود و از او قاسم انوار لقب گرفت.

در آخر عمر در ولایت جام در قصد خرجرد متوقف شد و باغی در آنجا مریدان وی خریدند و در آن باغ او را سکونت دادند تا اینکه در همان باغ بسن ۸۰ سالگی وفات یافت.

قاسم انوار از معارف شعرا و عرفای زمان خویش بوده و در

نزد الغ بیک گورکان و بایسنقرا میرزا احتراعات بسیار داشته است و در زمانیکه بایسنقرا خواست دیباچه برای شاهنامه فردوسی ترتیب دهد نفر از مشاهیر زمان خویش را باین کار گاشت که از آنجمله یکی قاسم نزار بوده است .

قاسم النوار در شعر پارسی ماهر و قصائد و غزلیات عارفانه خوب سروده است که در آن قاسم یا قاسمی تخلص کرده است . از کتب مهم او انیس العارفین میباشد

۴- شعرای معروف دوره تیموری

شعرای معروف درجه اول دوره تیموری بقرار ذیل است :

۱ - محمد بن عبداللہ کاتبی نیشاپوری یا ترشیزی - در قریه که بین ترشیز و نیشابور است متولد شد و بهمین جهت به ترشیزی و هم به نیشاپوری معروفست .

کاتبی از شعرای معروف زمان خویش و در قصائد خود که بسبکی خاص سروده است و استعارات گوناگون دواو وارد کرده است مهارت بسیار داشته و میتوان گفت که سبک او تا اندازه شبیه بسبک کمال الدین اسمعیل اصفهانی است . در غزل نیز شاعری توانا و زبر دست بوده است . گذشته از قصائد و غزلیات چند مثنوی دارد از این قرار مثنوی حسن و عشق ، ناظر و منظور ، بهرام و گلندام ، مثنوی مجمع البحرین که هر بیت آن دو وزن و دو قافیه دارد ، مثنوی محب محبوب و بالاخره ده باب تجنیسات که شامل صنایع بدیع است .

۲ - عارفی هری - در حدود سال ۸۷۱ متولد شده و ده مثنوی

معروف دارد و غیر از آنها مثنوی دیگری در آداب و سنن مذهب حنفی سروده است . مثنوی سالنامه در تصرف نیز از اوست . مثنوی گوی و چوگان را او نیز برشته نظم در آورده است .
 دشت بهارت عارفی در نظم مثنوی است ولی غزل و قصیده را هم نیکو میسروده است .

۳- شیخ حمزه بن علی ملک طوسی بییهقی متخلص باذری - پدرش از سریداران بییهقی بوده و در زمان سلسله سریداران مأمور اسفراین شده و آذری در آنجا بسال ۷۸۴ ولادت یافت . و همین جهت به اسفراینی نیز معروفست و در همان اسفراین بسال ۸۶۶ در گذشته و مزار او هم اکنون در اسفراین معروف است .

اذری یکی از مشاهیر عرفا و نویسندگان و شعرای زمان خویش بوده . در شعر فارسی دارای مقامی برک است و از شعرای زبر دست عصر خود بشمار می رود . در سرودن غزل و مثنوی عارفانه توانا بوده است .

در نثر فارسی دست داشته و نثر او را معاصرین در کمال خوبی پسندیده اند . گذشته از دیوان غزلیات وی را آثار دیگری است در نظم و نثر از قبیل :

جواهر الاسرار که مجموعه ایست معروف از نوادر و امثال و شرح ابیات مشکله و حکایات در باب شعرا و غیره . دیگر کتاب مناسک حج دیگر تاریخ کعبه که آن را در خانه کعبه تمام کرده است . کتاب طفرای همایون و کتاب عجایب القرایب و مثنوی بهمن نامه به بحر مقاربت نیز از اوست که در هندوستان در شرح احوال سلسله سلاطین بهمنی نظم کرده است .

۴- سودائی ابیوردی معروف به باباسی دائی - از مردم ابیورد بوده

مرای عارف مشرب و ناشامرخ و بایسنقر معاصر بوده و از مشاهیر شعرای عارف پیش عصر خود و قصیده و غزل را خوب میسروده. مخصوصاً غزل او که همه جا با فکر صوفیانه آمیخته است طرارتی دارد ولی دارای مضامین بکر و سبک خاصی نیست.

۵- **خواججه علی شهاب ترشیزی** - از معاريف شعرای این قرن و از احوال او چیزی در دست نیست ولی ظاهراً قصیده را خوب میسروده و سبک شعرای خراسان نزدیک تر از دیگرانست.

۶- **امیر آق مالک بن امیر جمال الدین فیروز کوهی شاهي سبزواری** - اجداد وی از امرای سرمداری بوده اند پس از انقراض ایشان بخدمت بایسنقر پیوست و بایسنقر املاک او را باز مسترد داشت. پس از چندی از خدمت بایسنقر دوری کرد و در سبزوار متخصر ملکی داشت که از حاصل آن زندگی عینمرد و در همان ملک روزگار میگذراند و بهمین جهت به سبزواری معروف شد.

در زمان خود بسیار مشهور و مردی صاحب هنر و کلمات و از آن جمله خوش اویس بود در نقاشی مهارت داشت چنان که چون **ابوالقاسم بابر میرزای بهادر** در استرآباد **کوشک گل افشان** را ساخت مخصوصاً وی را از سبزوار برای نقاشی آن **کوشک** بردند. در موسیقی نیز ماهر بود و عود را خوب مینواخت. و در معاشرت و حسن اخلاق نیز معروف بوده است و دوهمان سفر استرآباد فوت کرده است جنازه او را از استرآباد بسبزوار بردند و در بیرون شهر در خانقاهی که اجداد او ساخته بودند دفن کردند.

امیر شاهی یکی از بزرگترین شعرای این عصر و یکی از معروفترین غزل سرایان پارسی است و غزلیات عاشقانه بسیار

خوب دارد که اغلب آنها در وقت الفاظ ردقت معانی جالب توجه است بطوریکه میتوان او را از بهترین غزل سرایان این عصر شمرد.
 ۷- خواجه عصمت الله بن مسعود بخاری - اجداد او از بزرگان بخارا بوده اند و پدرش از محترمین شهر بشمار میرفت. و بیشتر اختصاص بدیار سلطان خلیل داشته.

عصمت بخارائی از شعرای معروف و مخصوصاً اهمیت او در غزلیات است و مطالب دقیق و الفاظ نازک در اشعار او بسیار دیده میشود و سبک مخصوصی ایجاد کرده است و همین سبک را شاهی سبزواری و هلالی جغتائی که از معاصرین او بوده اند در غزل پیروی کرده اند و همین جهت میتوان گفت عصمت بخاری در رأس غزل سرایان عصر خوه بشمار میرفته است و غزلیات او معروف و متداول بوده است
 ۸- بساطی سمرقندی از شعرای معاصر امیر تیمور گورکان و در زمان ری و الغ بیک و سلطان خلیل مزبسته است و در اوایل عمر حمیر باف بود و بعد بشاعری پرداخت. از جمله شعرای غزل سرای درجه دوم و در شعر او استعارات بسیار است و از این حیث با معاصرین خویش امتیاز دارد.

۹- هلالی جغتائی - در استرآباد نشو و نما کرده و از مقر بان علی شیر نوائی بود. ولی اغلب دوچار مصائب شده و در فتنه عید الله خان ازبک مقتول گردیده است.

هلالی خاتم شعرای بزرگ این عصر است و یکی از معروفترین غزل سرایان ایران بشمار میرود. در مضامین عاشقانه سوزناک استادی ماهر بوده و این سبک را که شاهی سبزواری کامل کرده بود ری مارچ رفعت رسالده و مشاهیر غزل سرایان دوره صفویه همه مقلد ری بودند.

دو مثنوی نیز از او مانده: یکی **لیلی و مجنون** و دیگری **شاه و درویش با صفات العاشقین** که آن دو نیز در مضمون ذفیف عاشقانه از بهترین مثنویات زبان پارسی است.

۱۰ - **محمد بن حسام الدین قهستانی** معروف به ابن حسام و تمام عمر را بدهقانی گذرانده است. شاعری توانا و قصیده را خوب میسروده. قصائد او بسبب شمرای عراق است. گویند که این اشعار را در همان ضمن دهقانی میسروده و بر چوب بیل خود مینوشته است.

دیوان اشعار او متداول و بیشتر در هند و متناهی حضرت رسول و ائمه و اغلب قصائد خود را بسبب خواجو میسروده است.

۱۱ - **شیخ جمال الدین معروف به بوسحاق اطعمه** - شعر او منحصر باطعمه است و همین جهت معروف به بوسحاق اطعمه شده. و از معارف شمرای نازک طبع و جزء شمرای درجه دوم ابراست. بوسحاق اطعمه در شعر فارسی دارای سبک خاصی است و آن اینست که قصائد و مثنویات را در وصف اطعمه سروده و اغلب غزلیات و قصائد شمرای عصر خود بایش از خود را همین سباق استقبال کرده و اهمیت اشعار او بخصرص این است که تقریباً تمام اسامی اطعمه را در شعر خود آورده است که اغلب از فرهنگ های فارسی فوت شده است.

۱۲ - **نظام الدین محمود بن امیر احمد یزدی** معروف به **نظام قاری** - دوره زندگی او درست معلوم نیست ولی میتوان گفت که پس از بوسحاق اطعمه بوده زیرا تقلید از نظم و نثر بوسحاق کرده است ولی همه جا اسامی جامه ها و پارچه را بجای اطعمه بکار برده است.

۱۳ - **مکتبی شیرازی** - از شمرای او خر قرن نهم بوده و در شیراز بمکتب شمرای روزگار میگذرانده و چرن سفری بعراستان و نجد کرده و قبر **مجنون عامری** را دیده است. داستانی لیلی و مجنون نظم کرده

و پس از آن در صدد برآمده است که سایر منظومات خمسه نظامی را نیز استقبال کند ولی باین کار کامیاب نشده است. دیگر از مثنویات معروف او مثنوی کلمات علییه است که در شرح چهل حدیث از کلمات امام اول نظام کرده است ولی دیوان غزلیات او ازین رفته است.

۵- شعرای درجه دوم دوره

تیموری

در این دوره عده شعرا از ادوار سابق بیشتر است. زیرا بسیاری از کتب این زمان باقی مانده و حال آنکه در فتنه مغول کتب پیش از قرن هفتم نابود گشت و آثار و اسامی یگانه کثیر از شعرای ایران از میان رفت و در قرن ۷ و ۸ هم در نتیجه انقلابات فتنه مغول هنوز آسایش کامل در ایران برقرار نشده بود و ادبیات چنانکه پیش از این رواج داشت رواج نکرده ولی در این دوره نتیجه آسایش دو باره ادبیات در ایران انتشار یافت و هرچند که نسبت با ادوار پیش از مغول رو به تنزل رفت ولی نسبت به قرن ۷ و ۸ از حیث کثرت عده شعرا و اثر نویسندگان و ترقی بود: و بهمین جهت عده کثیری شعرای درجه دوم نیز در قرن ۹ بوده اند که معروفترین آنها ۳۲ نفر از میان ایشان میتوان اشخاص ذیل را ذکر کرد:

۱- مهینی جوینی ۲- بدر شیراونی ۳- علی دردزده استرآبادی ۴- بدخشی سمرقندی ۵- سلیمی سبزواری ۶- یوسف امیری ۷- صاحب شریف بلخی ۸- حافظ حلوائی ۹- قنبری نیشابوری ۱۰- امیر نظام الدین احمد سهیلی ۱۱- امیر حسین جلایر ۱۲- طاهر ابیوردی ۱۳- قدسی ۱۴- روی رغیره

۶- ادبیات عرب در دوره تیهوری در ایران

در قرن نهم نیز مانند قرن سابق زبان عرب در میان علمای ایران رواج داشت و بهمین جهت عده از ایشان تعلیمات و تألیفات خود را بزبان عربی تهید کرده اند. مشاهیر علمای ایران در قرن نهم که آثاری بزبان عرب از خود باقی گذاشته اند بقرار ذیلند :

۱- سعد بن مسعود بن عمر تقنازانی - معروف به ملا سعد از جمله علمای معروف قرن نهم که در تقنازان نزدیک نسا در خراسان متولد شده و بیشتر مخصوص دربار پادشاهان آل کورت بوده است از جمله تألیفات او شرح قواعد زنجانی و کتاب مطول در معانی و بیانت و این کتاب هم شرح تلخیص المفتاح جلال الدین عبدالرحمن قزوینی خطیب جامع ده شق میباشد.

۲- سید شریف علی بن محمد نگرگانی - معروف به امیر شریف که مدتی مدرس مدرسه دارالشفاء شیراز بوده و در همان شهر هم رحلت کرده است. و از جمله تألیفات معروف او کتاب التعریفات والاصطلاحات بعربی است و کتابی در صرف عربی بفارسی دارد معروف بصرف میوز دیگر از تألیفات او رساله کبری در منطق بفارسی است.

۳- ابن عربشاه - مؤلف کتاب عجائب المقدور فی نوائب تیمور که در آن کتاب باکمال صراحت سیدات اعمال امیر تیمور را ذکر کرده است

- و حقایق تاریخی از آن آشکار است .
- ۴ - عضدالدین ایبجی - صاحب دو تالیف مهم یکی کتاب مواعظ و دیگر شرح مفصل کتاب نجوم محشری .
- ۵ - فیروز آبادی - از فقها و علمای عصر خود و معرفت‌ترین تالیفاتش کتاب قاموس در لغت عرب است که هنوز اساس لغت عرب نام است .

صنایع ظریفه در دوره لاتیهوری

در قرن نهم صنایع ظریفه در ایران دنباله ترقی را که در قرن نهم و هشتم شروع کرده بود بجای بلند رسانید و عظمت صنایع ایران در قرن دهم و مخصوصاً در دوره صفویه دنباله ترقیات صنایع قرن نهم بوده است .

تسلط مغول در ایران با آنکه تأثیر کلی در تنزل علوم و ادبیات داشت ، دو فایده در ایران بخشید :

نخست در طرز حکومت ایران بود که پادشاهان مغول قوانین بسیاری برای اداره کردن مملکت وضع نمودند و بسای چنگیزی در تمام دوره اسلامی از حیث انتظامات و سهولت کار مردم نظیر نداشت بطوریکه

میتوان گفت تا درجه از حیث وضع اداره و امور مملکت و حکومت ایران پایه اساس و نظم و ترتیبی نظیر دوره ساسانی رسید. دیگر از فوایدی که سلطنت مغول با ایران آورد صنایع بود. زیرا پادشاهان مغول طبعاً به صنایع ظریفه شایق بودند.

معماری با اسلوب اسلامی در زمان غزنویان در مشرق و جنوب شرقی ایران و مخصوص خراسان بدرجه کامل رسیده بود و بعد در زمان سلاجقه بیشتر ترقی کرد. مخصوصاً در مرکز ایران بناهای معظم باشکوه از دوره سلاجقه با سبکی خاص که نزدیکتر با اصول معماری امروزیست بسیار دیده میشود. در فن کاشی سازی در دوره سلجوقیان ترقی کرد و بعد پادشاهان مغول نیز در تکمیل معماری سبک سلجوقی کوشیدند و بهترین نمونه معماری ایران در زمان مغول گنبد سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مسجد و راهین است.

نقشی چینی بتوسط صنعتگرانی که از چین با ایران آمدند در این مملکت رواج گرفت و ایرانیانی که شاگردان استادان چینی اوده اند در کمال خوب این هنر را آموختند چنانکه تمیز بین نقاشیهاییکه ایرانیان کرده اند و نقش هائیکه چینیان کشیده اند دشوار است: در قرن نهم نیز پادشاهان تیموری که از همان نژاد بودند و همان تمدن را داشتند نسبت صنایع ظریفه شایق و در معماری بناهای باشکوهی از ایشان باقی مانده که بهمان سبک دوره سلاجقه و مغول است. از آن جمله است: مقبره تیمور در سمرقند و مدرسه بخارا و مسجد گوهرشاد در مشهد.

اما در سایر قسمت های صنایع ظریفه هر یک از ملایین تیمور مساعی بسیار بکار بردند و هرگز در آثار ایشان از صنعت گران خالی نبوده است چنانکه در دربار شاهرخ چهار صد نفر صنعتگر

بزرگ زیست میگردند مهمترین صنعتگران دوره تیموری عبارتند از :
 خواجه عبدالقادر مراغی در علم موسیقی . یوسف اندکائی در خواندن
 و نواختن موسیقی استاد قوام الدین در مهندسی و طراحی و غیره
 و مولانا خلیل مصور در نقاشی و غیره .

نایسنقر میرزا خود خوش نویس خوبی بوده و یکی از خطاطان
 معروفست . همین جهت خط در زمان او بدرجه ترقی رسید و خطاطان
 بسیار پیدا شدند و نیز در نقاشی ذوق مفراطی داشت و خواجه غیاث الدین
 خلیل نقاش در دربار وی مقام بزرگی پیدا کرد است .

در زمان تیمور شهر سمرقند مرکز صنایع ایران شده
 بود و سپس در زمان شاهرخ و نایسنقر و سلطه حسین . نایقرا شهر هرات مرکز
 صنایع ایران شد و مخصوصاً نایسنقر عده کثیری از هنرمندان را در
 هرات جمع کرد .

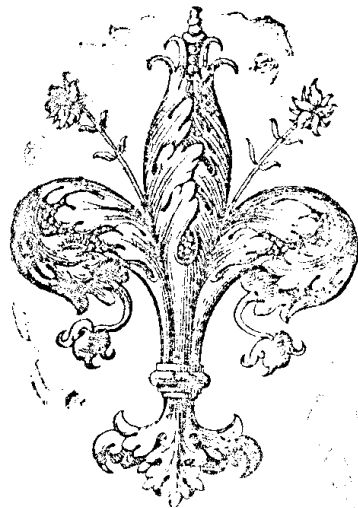
در زمان سلطه حسین . نایقرا نقاشی بمنتهای کمال رسید . نقاشان
 این دوره همه شاگردان گونک نام چینی بوده اند که مخصوصاً
 او را . ایران آورده بودند و بهترین شاگرد او استاد جهانگیر بخارائی
 بوده است که او نیز شاگردانی تربیت کرده که معروف ترین
 آنها پسر سید احمد تبریزی است که استاد کمال الدین بهزاد هروی مشهور
 ترین نقاشان ایران باشد .

نالدین بهزاد هروی ظاهراً در سال ۸۴۴ در هرات متولد شده و
 از مقربین سلطه حسین میرزایی . نایقرا و امیر علی شیر نوائی بوده است و از رجال دربار
 است میباشند و مدتی در آن شهر بتربیت شاگردان اشتغال داشته تا شاه اسمعیل
 ون مؤسس سلسله صفوی او را بدر بار خود برده و تا زمان است شاه
 طهماسب اول زنده بوده است .

در زمان بهزاد نیز نقاش معروف دیگری زیست میکرده موسوم

باستاد سلطنت محمد متصور و نیز در همین زمان سلطان علی مشهدی
 خوش نویس معروف زراکی میکرده و شاهی سبزواری شاعر معروف
 این عصر هم در خوشنویسی و نقاشی از معاریف زمان خود بوده است
 و نیز در همین دوره از مذهبین معروف خواجه نصیرالدین محمد از مخصوصان
 ابراهیم سلطان بوده است که در خط و نقاشی از هنرمندان
 ماهر زمان خود بشمار میرود

انجام



کتابخانه ملی